كفاية الصرف

شرح

مختصر نيك

عبد القادر بن محمد عادل

(١٢٥١هجري)

شرح منظومه

مسمی به اللئالی المنتظمة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على رسوله
محمد سيد المرسلين وعلى آله واصحابه اجمعين اما بعد فيقول
من ليس في عداد الطلبة بل من تراب اقدامهم مفتقر الى
رحمة الله القوي الغني عبد القادر ابن محمد ... الشيخ ...
الليكني حفظهما الله تعالى سبحانه من موجبات التلف والتأسف
ان هذه الرسالة المسماة بمنظوم نيك في علم الصرف
الذي هو ... مولوي المعز الدين البرهانمي ...
... مسكنه ...

اقفال

افکار معتقدین مستغنیم حسبی الله و هو حسبی و نعم الوکیل
و سجع کتابت الصرف اللهم احفظه من آفات الاذهان کالمنحصر
فی بحر الضلالة و التنقیح بالسعادة من الخطا و ... ان ...
... مصنفین ... بعد حمد و تیمن به بسم الله بعث
کلام مجید و صلوات علی حدیث شریف و هو کل امر ذی بال
لم یبدأ بحمد الله فهو اقطع و فی روایة ذی بال لم یبدأ ببسم الله فهو
بعد حمد ایزد و صلوة بجهت افاده و استفاده ...
بر مناسبت بیان فرق ... مستفیض ... مناسبت ...
... در غایت ... نفس ... در غایت ...
... از ذی جنسیه ... باشد ...
۱ ... معطی باشد بجهت اخری ... مسلم و ... ارسال

تحایف بسوی وی لازم است پس صلوة ارسال شد نسبت بآنکه
نبی صلی الله علیه وسلم هرگاه که ما تابعان را هدایت کردند بسوی
صراط مستقیم وآن دین خودم است پس ارسال تحایف
بسوی وی شکر الله لازم شد ازین جهت مصنف رحمة الله
علیه باین طریق شروع کرده وگفته
حمد سزاوار است حمد مصدر بمعنی ستودن یکستایش و سزاوار
تمام پاکی سبحانه تعالی است که خالق جمیع اشیاء است و بعضی
گفته‌اند میگویند سزاوار فاعل [illegible] و مقابل ذات [illegible]
که فاعل شده است گفتن بهترین از هر کلام زیراکه آن دلیل است
اثبات ذات الله تعالی و وحدانیت و صفات و نفی شریک از آن
همه با او [illegible] پس هر کلامیکه مشتمل برین معنی بگی
بعنی

کفتن بعضی [illegible] ان [illegible] فضل [illegible] از [illegible] برای آن

زبان [illegible] خواندن [illegible]

علم این [illegible] صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible]

[illegible] این [illegible] بعضی [illegible] آن [illegible] شعر [illegible]

[illegible] ذکر این اسما [illegible] درست

[illegible]

[illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] هذا [illegible] هو ان [illegible]

حمد و نعت [illegible] این [illegible] حاضر [illegible]

کرده وضع دیباچه قبل تصنیف [illegible] والتفصیل [illegible]

ما ینبغی بهذا المختصر لنظم آمد و بعلم صرف بدانکه تصریف در لغت

گردانیدن چیزی بود و در اصطلاح عبارتست از علم که بوی

که بوی دانسته شود ابنیه احوال [illegible] ت عرب از روی اعلال و غیر

آن بدانکه ای جان من کتابیست از فارسی [illegible] اربعه و حسنا و تمام

در [illegible] بالکسر والتشدید و جمع بالضم و سکون [illegible] و اتمام معنی

حاصد اند یعنی که کلمش برای تاکید جمع [illegible] فنا و بیش بدانکه

کلمات عرب سه قسم بود اسم و فعل و حرف و از وی در بنا

کاری نیست و بنای اسم اصلی سه قسم است ثلاثی و رباعی

و خماسی و بنای فعل اصلی دو اول فقط و بیست و دو قسم

چیزی که در وی حرف زیاده نباشد و مزید فیه که در وی باشد

و حروف زیاده [illegible] الیوم و تنسیه حروف

کلم

مثال لفظ نهایت ... حرف سه بان بحروف اصلی است

الحجه و جمعی معنی [illegible] شود لفظاً و تقدیراً و در

موازنه مقابل حرف فا و عین و لام فعل باشد اصلی است و

نه مقتضای این حروف از آن است که در وزن

از هر نحو هجی حرفی باشد و اختیار این ترکیب از آنکه معنی فعل

عام است و در هر فعل میباشد چنانکه فعل با ضرب و فعل نصر و جز

آن معنی فعل هر یکیست چون علت و منع و ... بالتعبیر بلفظ

[illegible] میکنند نحو [illegible] معروف است که از تعبیر ... معلوم

میکنند بلکه مستعمل از ثلاثی افتعال و مستفعل ... است نحو اجتمع

و استمع که معبر با فتعل میکرده شده ... و ... الاولی

که با ... باشد نحو ... که با فاعل است ... فاعل ...

اتفاق با حرکات در با بسیار خود کرده داگر چه از بر کسیده مذکور باشد

گفته شود و دو حرف که بر وزن فعلان کویند نه بر وزن فعلن

و معزز و همچنین کمل بر وزن فعل گویند نه بر وزن فعول و اینها

مشتبه را فعیلن گویند نه فعلیت اگرچه متقارب

و همچنین مستفعلن را مفعول گویند نه مفعولن بجهت

تخفیف و نقصان وی و این وقتی است که تکرار مقصود نباشد

و اگر تکرار تعبیر بلفظ او کنند چنانکه مستفعلتن با الفع نه مستفعلن گویند

همچنین ... ون نه فعلون بجهت ... بعضی گفته اند که ...

دیگر بنا بر ... آنچه گفته ضعیف است و صحیح همین باشد

... ان بر وزن فعلات است نه فعلان بجهت عدم وی

و حرکات ما در ... و نقصان فعلان است برای عدم فعلان

[illegible] با الفم [illegible] فصیح

[illegible] قلب [illegible] موزون به

[illegible] او را فضل کویی و وزرا [illegible]

بیت [illegible] نقل کردن حرفی بجای حرفی دیگر

[illegible] ان [illegible] باصل است [illegible]

که [illegible] بود [illegible] سنبد [illegible] اصلی [illegible]

[illegible] ان اسم [illegible] بجای

[illegible] بالعکس [illegible] بر [illegible]

[illegible] اشتقاق است چنانچه جان

کر تو جست [illegible] بکشد کر اصلش

و جست بود فارا بجای [illegible] و بالعکس بر بدر [illegible] شد

تو پاس آن بود که هر [illegible] مناسبت [illegible]

نهادن چون [illegible] [illegible]

[illegible] شده حاء بر وزن [illegible]

[illegible]

و [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] آمده [illegible]

[illegible]

[illegible]

دو نقطه [illegible] مانند [illegible] الشیخ [illegible]

و دلالت میکند [illegible] مفعول [illegible]

کلام او [illegible] بجای [illegible]

[illegible]

و با نقص [illegible] مفروق [illegible] باقی [illegible] و اجزاء [illegible]

جای [illegible] سبب را کسره و ادو [illegible]

تا بعد [illegible] سبب خفیف [illegible]

[illegible] [illegible] اجزاء [illegible]

با اتفاق [illegible] اگر با یکی از [illegible] [illegible]

[illegible] با [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اعلال

خاص جاری شد [illegible] خبن است [illegible]

و دیگر [illegible] قابل [illegible] [illegible]

جزء ثانی [illegible] [illegible]

با اعلال خاص جاری شد [illegible] مستفعل

نوعی چنانچه آمده جمع [illegible]

[illegible] شده [illegible]

بالعکس [illegible]

[illegible]

که آن اصل [illegible]

[illegible]

افعال و کتابی به تصحیح [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible]

بر وزن فعل و کتابی [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

و هینا اجماع بر متری

... الی الوسط ... و ...

آنند ... کرد

... انجا کی فاعلی بر زنند انشیاد

بروزن ... اسد ... با ... متغیر ... افعال ...

... مل برا ... ... حول و قوان

(7)

... ... بروزن انفعل ...

... ... کرد ...

...

یعنی ... جنا و الیناد نور افعال ... را مخفف

کردند مثل بین و لین ... ماند و ... سینا و ... را نیز مخفف

کردند ... ... از ... ... لی آنقد ... منه

... بروزن افعال ... باید و ... کر ...

و ... در ... ... قول ... ... و ...

[illegible] با وجود یکدیگر [illegible]

واحد [illegible]

[illegible] نا [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] جمع [illegible] اشعری [illegible]

[illegible]

و [illegible] جمع [illegible] میکنند و قول [illegible]

[illegible] آنکه [illegible]

[illegible] صحیح [illegible]

[illegible]

که [illegible] است [illegible] نیست [illegible] است [illegible]

دویم آنکه حذف لام کلمه [illegible] مثل [illegible] صورت غیر [illegible]

صحیح [illegible] قیاس و [illegible] مقتضی نیست چه از

حذف همزه را وقتی [illegible]

[illegible] لغت [illegible] سیوم آنکه [illegible]

آمده است پس اگر [illegible] در [illegible] حالت [illegible]

[illegible] قرار [illegible] [illegible] که او را جمع [illegible]

[illegible] [illegible] جمع

[illegible] آید [illegible] [illegible]

[illegible] از کلمات موزونه [illegible]

[illegible] قول [illegible] آید

[illegible] الف تا [illegible] و تقدیر

و [illegible] [illegible] او [illegible] وی

[illegible] [illegible] و حکم [illegible]

[illegible] فاعل [illegible] او [illegible]

[illegible] [illegible] اصل [illegible]

[illegible] را [illegible] و [illegible] [illegible] پس گویند و [illegible]

پس [illegible] در [illegible] [illegible] زبان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بیان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] مجهول [illegible] کرد

[illegible] [illegible] ابنیه مستعمل شد و بحکم [illegible] می‌خوانند

[illegible] [illegible] [illegible] ضمه و فتحه

کسره و [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اما آنچه [illegible] و در استعمال

متروک است [illegible] و [illegible] بضم واو کسر عین و بالعکس

[illegible] [illegible] از فعل [illegible] [illegible] و کلام

[illegible] [illegible] و [illegible] بر تقدیر ثبوت [illegible] اصلی نیست

چو محمول بر تازه گل نعتها [illegible]   دو حرف [illegible]

و بمنتهی [illegible] به تلفظ کرده شدی

مکرر [illegible] و الف [illegible]   تلفظ کرده باشی

[illegible] از نعت ثانی حکایت   [illegible]

وان در [illegible] بیت [illegible]

و حرف [illegible] و [illegible]

و در تعلیق [illegible] آخر اسکانش

[illegible] و فتح و کسر آن [illegible] اگر [illegible]

حرف حلق بود نحو [illegible] کرده ان [illegible]

و [illegible] آید [illegible]

نحو شم کرده [illegible]

[illegible] از فعل و افعال [illegible] از صحیح [illegible]

[illegible] کثیف و کثیف [illegible]

و در نحو [illegible] نحو غضب [illegible]

[illegible] در نحو [illegible]

[illegible] مکسور العین [illegible] و در نحو [illegible]

[illegible] و در نحو [illegible]

[illegible] معتل العین [illegible]

[illegible] حرف اصلی [illegible]

[illegible] مستعمل [illegible] آمده [illegible]

[illegible] دوازده [illegible] در چهار

[illegible] و دیگر [illegible] مستعمل [illegible]

بحث نقل [illegible] این [illegible]

[illegible] نقطه [illegible] و [illegible]

بضم [illegible] و سکون [illegible] بفتح [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] معروف اند [illegible]

علامت یک کسر [illegible] می‌نامند و [illegible]

[illegible] حرف [illegible] مستعمل [illegible]

و [illegible] میتوانند یک [illegible]

حاصل میشوند [illegible] و [illegible]

لازم [illegible] استعمال [illegible]

آن [illegible] و [illegible]

نیست محمل اعاده ابواب مزید ثلاثی و رباعی مجهول نیست

که در ضبط ابواب صحاح [illegible] محفوظ [illegible]

و تفسیر تلفظ آن [illegible] بیان مصدر آن نزدیک [illegible] آید

نون [illegible] بعضی که زائد نباشد [illegible] نزد [illegible]

مزید را اعم از آنکه ملحق باشد بکذا فی الشافیه و تعریف [illegible] از حد

[illegible] باشد [illegible] در بیان مقصود بس لغت فعل

مجهول باشد ثلاثی [illegible] تعرض مصدر او مشهور نشد

بجهت اختصار و تفهیم مبتدی و حماسی در وجه باید

نشده چنانچه در دیم بجهت کثرت تصرف در آن به

خلاف [illegible] اسم [illegible] مزید [illegible] فعل ثلاثی و رباعی می

آید [illegible] مزید فیه مر قیاس که گذشت آنرا در مثال باید دانست

[illegible]

که زیادتی [illegible] چهار حرف [illegible] و [illegible] بجا و [illegible]

[illegible] اصل [illegible] از [illegible] و [illegible] و هر یک

از [illegible] قسم [illegible] فعلی [illegible] موضوع برای

دلالت بر حدوث [illegible] در زمان [illegible] استقبال

[illegible] فعلی است که [illegible] موضوع

برای دلالت بر حدوث فعل در زمان حال و استقبال

و امر فعلیست موضوع بجهت طلب فعل و نهی فعلیست

موضوع بجهت طلب ترک فعل [illegible] فعل ماضی [illegible]

مجرد را سه قسم است چنانچه مصنف [illegible] گفته مر ثلاثی

ای فعل ماضی ثلاثی مجرد را سه وزن آمده و بس

[illegible] خود [illegible] تخفیف [illegible] رکن [illegible]

سه حال دارد و ضمه که … ره و فتحه و سکون زیرا که هر … حرکه

اجتماع ساکنین … ست حال ضمه متحرکه … …

حال ساکن … … چون … جوازی … است و آن مکرر … ست

اما ضمه و فتحه … چون … و در نحو … و کسره آن در بعضی

لغت که … و در نحو … و لغت … و ضرب و

فتحه … در … چنانکه … الیعین … و … سیوم

فعل … مضموم … نحو کرم ای نیک نام و منفعل …

… نیز … نیست چه … همچون … حروف …

بر ماضی حاصل میشود چنانکه … است و چنانکه

عین ماضی اسم حال دارد خفیف … نیز دارد … سلام

از … نشده … همچنین … امر و نهی … …

… رویف

يعني عين حركاتی بابه مضارع فعلين اولين ز

ثلثه حركات مضارع فعل ابوابی مفتوح عين

فتح وضم نصر كسر ضرب ايدر كوزن عينی ور

تأن آن ... شرطه عين مفتوح العين فتح

بود حرف ... دن دردر غيرده

ای نور عين ... وعين حلق ...

يسئل وفيه يمنع وجوه ان اماله كن بر كون قسمن

اخذ الماضي من نصر والمضارع من سمع يسمع

وای بابي ... وعلى بقلی نعمت عامری ...

وفصيه ... باب اليسر ودر حرف و وافق و

اوتين ضمه لازم ... كوكو ال يقوى اذ دعا

يدعو و در باب يكسر، ياء بهم ورمى يرمى و شقى

يشقى و طوى و ادوى و اوى و انوى و اود بكسر [illegible]

طباخ نطبيخ و ... مثال بود نزد قابل [illegible] موافق

قياس و قيل من الثلاثي فقط و در مثال ثم نيايد

بجهت ثقل ضمه عند واو ساكن در واوى و خروج كسره

بسوى ضمه در يائى لازم آيد و آن ثقيل آيد اما وجد

يجُدُ بالضم ضعيف لغت عامريست و فصيح

بالكسر باشد و در مضاعف متعدى نيز ضم لازم است

نحو شدّه يشدّه و مدّه يمدّه نحو [illegible] لازم قال

جاربردى في شرح ان فيه قد [illegible] اعمال

بالضم والكسر نحو نمّه ينمّه و بتّه يبتّه و علّه يعلّه

تبيح

و بشته بشته یعنی وماه و بالکسر غلط نحو جهه بجهه

نیاقد نیند و م با فتح و کسر و فی ... فیعال مکسور العین

فعول مضارع ... بضم یعنی ... کسران کو ساع

حرف ... آنجا که در لفظ ... فعال

بود اما آنکه در صحیح ... بکسر العین ... قلیل

نحو حسب یحسب در قرآن بالکسر ... فتح ...

در قوله تعالی یحسب ان ماله اخلده ... جایز نشده

یجب تعل اما فعل یفعل نعم ینعم ... و فی ...

حبر الله ... مفتوح کرم ماقبلش مکسور بود ...

... بالفتح و کسره بالفتح ... گفته ... و ...

یبقی بقی ابقی گوینده از ... بالکسر ... بعید ...

و حکمی مضموم العین فعل مضارع بجز مضموم العین نیاید
نحو کرم یکرم تا یکی دیگر که شاذ قبل و بسی
پس بودند این هر سه در کثرت خصایص مساوی الا تقدیم
اینها را باب مغالبه ای ذکر فعلی بعد معنا علت بجهت
اظهار غلبه احد الشریکین در فعل مینیت ست و اول بعلم
چنین می باشد مضارع حتی هر فعلی از ثلاثی مجرد که مقصود
از آن بیان غلبه احد الشریکین در فعل بود روی باب
فعل با لفتح و یفعل بالضم میکنند نحو کارمنی فکرمته و بیکار
منی فاکرمته مکر مثال مطلق و اجوف و ناقص یایی
که می آیند از یفعل بالکسر نحو واعدنی فوعدته اعده
و بایعنی فبعته ابیعه و رامینی

[illegible]

و میمنه و میسره و امام و خلف و یمین و شمال و [illegible] و فرح و الم

آمد نحو سقم و مرض و صحت و قبح و غیر الوان و طعوم

و جمیع ما یشابه آن و کلما حصل بحواس هم و شم و ذوق

و تحقیق و تحریق و تجسیم و تزیین با ارکان [illegible] و الحکم

غیر آنکه و اما ثالث در بیان افعال طبایع می باشد

نحو حسن و قبح و کبر و صغر و غیر ذلک [illegible] لازم آنکه

چنانچه بیاید ان شاء الله [illegible] و مستقل علی صورت

المستعدی و ما یشابه [illegible] بعد اللازم [illegible]

لیس از این باب [illegible] بحث بیان واو است [illegible]

نه منقول از غیر بعد تحویل کما قیل و همچنین کرده [illegible]

بعضی بحث بیان باب نه منقول از غیر را جایز نیست

و جهت رعایت بایست و از آنکه رعایت جانب اهم است

از رعایت دو امر و یا از آنکه اولی تعلق بعینه جاری دو

تا به جمیع این قسم منافع و حفظ حقوق و مالیات میکند

که این بود و مکرر التفات [illegible] منقول [illegible]

مذکور که اولی مکرر است [illegible] حفظ [illegible]

دولی کتب [illegible] فتح [illegible] که دلالت

مذکور و هر منقول میشوند که اصلی [illegible] منقول [illegible]

تغییر داده تا بجای [illegible]

والله اعلم بالصواب [illegible] محمد تقی [illegible]

بجهت [illegible]

[illegible]

[illegible]

ملحق دحرج واذا زيد فيه [illegible] وفي همزة وصل نحو

افعنلل بزيادة الهمزة قبل الفاء والنون بعد العين نحو احرنجم

[illegible] افعنلل بزيادة الهمزة والنون قبل الفاء نحو [illegible]

استفعل [illegible] بزيادة الهمزة والسين والتاء قبل الفاء نحو استخرج

باب افعوعل [illegible] قبل [illegible] اللام الاخرة نحو [illegible]

[illegible] [illegible] وافعال بزيادة الهمزة قبل الفاء والالف

[illegible] بين العين واللام الاخرة نحو [illegible] [illegible]

وافعوّل بزيادة الهمزة قبل الفاء والواو [illegible]

فالعين [illegible] نحو [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بزيادة الهمزة قبل الفاء والواو [illegible]

بعد العين نحو اجلوّذ و ان ذكرنا في كتب انه بدون

همزه وصل است بدون افعل كرم بزيادة الهمزة مقطوعة

قبل الفا نحو اكرم وفعّل بتضعيف العين نحو شرّف

وفاعل بزيادة الالف بعد الفا نحو ضارب

تفاعل بزيادة التاء قبل الفاء والالف بعدها نحو

تضارب وتفعّل بزيادة التاء قبل الفا

وتضعيف العين نحو تقبّل تمّ يعني اينها فعل

ماضي ثلاثي مزيد فيه غير ملحق باتمام رسيد انكه اطّهّر

واثّاقل را اينها معدود نگويند در اصل تطهّر و

تثاقل بودند تا بفاء تفعّل وتفاعل ثاني بدل كردند

وتعدّد ادغام كردند بجهت ابتداء بسكون همزه وصل

بعد از وی اطمأنّ و اثّاقل پس ابنای التبعث

واثّاقل اند و در تفعّل چو تداس نیز، حیث معنی

بی متعدی شده و فعلل ماضی رباعی را مجرد است

چهار حرفست یکی مجرد که بی مزید فیه یکی دو تا و دو

همزهٔ وصل چنانچه بعد لیکن معلوم میکرد و از رباعی

مجرد ای از حروف ... رباعی مجرد فعلل آمده

نحو دحرج و زبرج و از مزید یعنی از رباعی مزید

فیه دان تفعلل بزیادة التا قبل نحو تدحرج

و افعلّل بزیادة الهمزة قبل الفا و اللام الاخیرة

نحو اشمأز اصله اشمئزر و از نوع افعنلل بزیادة

الهمزة قبل الفا و النون بعد العین نحو احرنجم

موقوف بود وجود فعل فاعل که تنها او کرده بی د

چون یا مفعول به نیست ... بود متعدی چون

با چو ورنه لازم چون قام در بیان فرق میان فعل

متعدی و لازم است یعنی فعلها که تنها بسوی

مفعول میکرده است یعنی سروی واقع آن فعل متعدی

نحو ... چون ... مثل فعل ... که ... است

... که مفعول ... کرده است یعنی سروی

واقع نیست ... را لازم است ... و ...

آن بالغ فاعل است ... فعل ... و ... مفعول

و ذکر ... در ... است نحو قام و قعد ...

و ... فعل فاعل آند نحو قایم ... فاعل ...

...

و محتاج [illegible] محذور

خودش ماهیات مواد جمیع در بسبب [illegible] لازمه [illegible]

معلوم شد که [illegible] اقتضا [illegible] العقول [illegible] از بابی

مزید فیه و المفعول از باب [illegible] بالعبارة

[illegible] و لواحق [illegible] از باقی مزید فیه

ایشان لوازم مستدام [illegible] ماهیات [illegible]

جمیع مواد لوازم [illegible] خلاف [illegible]

[illegible] ماهیات بخودی خود معلوم [illegible] مکرر [illegible]

[illegible] مستدام [illegible]

[illegible] لوازم مستدام گفته اند و عدم لزوم آن

بر اینکه احتمالیه که وجودی از معانی باشد [illegible]

زمرقرام بكيه ... ثبت ... ثوب شرفو

قاعده ره بيعيه ادرم سيانده كرزيا ماه ... رم مسته بي

... زدي بار اقوادش متعدي بحا ملحق وملحق احسداري

... بيه جيد ارثين و ... ملحق بعد بدو قسمت ملحق برباعي

مجرد وملحق برباعي مزيد فيه قسم لعل مغنت ... جياد

بجونش معلوم ... زملحق مزيد فيه الملحق

... اي ... نحو خرج فعلل ...

... الاخيرة الدمحق ... وفعلل بزيادة النون

... نحو تفعلس وفوعل ... وسالمقة لعيد

العا نحو جواب وفعول بزيادت الواو المفتوحة بعد العين

نحو جهور ... بزيادت الباء والساكنة بعد فا نحو ...

...

در بیان شروط الحاق آن است که همه

ب افعل در عمل بر فاعل از ملحق خارج است

و قسم دوم نیز دو نوع است ملحق بتدحرج و ملحق

با دحرج نوع اول سه صیغت است چنانکه تقریر

معلوم میگردد و آنکه یا آن الف تفاعل مزید فیه در

نازکشته [illegible] شده ای ملحق با افعلل بصیغه ماضی

[illegible] بصیغه مضارع که در ملحق [illegible]

[illegible]

قبول کردن فعل افعل فعل مطاوعیدر

فعل مجهولی اکر بنشدن نکسر ارزانکه [illegible] خالی [illegible]

[illegible] ست و لوح [illegible] و بنا [illegible] ست [illegible] بحون

[illegible] ده واله ای الله عنها [illegible] مزید [illegible] کتاب فتح

[illegible] مزید [illegible] ذی همزه و نون آنده ملحق [illegible]

مثنوی ماکه افتعل مکور [illegible] همزه [illegible] انفعال

[illegible] معد [illegible] مذکور اندام نحو افعنسس [illegible]

افعنلاء لکمام [illegible] همزه قبل الفا والنون

[illegible]

[illegible] [illegible]

در باب [illegible]

[illegible] فصل [illegible] مذهب ایرانی

و [illegible] فصل [illegible] نظر [illegible]

[illegible] تعلیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

بجو أن شرى، بي اساده دالسبن وا بحرنت اي صد

الى حرلى وا خرجت بي صارت ذا طفل في الحولية

ولياقت اي استحقاق مدلول ماخذ نحو الاهة

اي رسيدان وقت ماخذ بردي جيري

رح و مبالغت نحو اسعوا الا و للتخالي

وابتدائي اي تعدن فعلي الى المفعول بي مجرد

آمده نحو اشتغن من الاشتقاق وبمعني تجرد نحو

... واقتضيه وتقتلل نحو اكوفه اي نسبة الي

الكوفة وتفعل نحو اغاف جعلته في الغلاف

مفعول للشرف عن نحو کبّرته یا الثیاب و خطّرته

در اسمی مطاوع مطلق بعد فعل بعد از تعلق فعل

متعدی بمفعول ... فعل اثر فعل متعدی

22

حروف لازم آید نحو کسّرته فانکسر یا ... نحو

و تفعیل ... لغت غالب آید یعنی کثرت خواه

در مفعول نحو غلّقت الابواب یا در فعل نحو جوّلت

و طوّفت یا در فاعل نحو موّتت الابل و تعدیه نحو

فرّحته و سلب نحو جلّدت البعیر و ... صیرورت

نحو ... عارفا ... بلوغ نحو عمّق و جمّ و نسبت

نحو ذهبيته وتحويل اي كردانيدن چيزي را بنا خند به [illegible]

آن نحو تفرقته اي جمعيته مر اينا و حيثيته اي جعلته

كالخيمة وقد يعني الاشتقاق آن از مركب جهت

زد [illegible] حكايته نحو بسمل اي داخل الدال اللام

بسم [illegible] نحو [illegible] [illegible] نحو [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] تسميل [illegible] نحو [illegible]

فتقطع و [illegible] اي [illegible] چيزي كه آن را [illegible]

[illegible]

[illegible]

نحو انتصب نحو تحرّم وتعمّق اي [illegible]

اي الاستن[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نحو تثوّب اي فعل الباب [illegible] اخذ

الى [illegible] نحو تهجّد اي [illegible] الهجود [illegible] وتابّط

اي [illegible] الابط [illegible] تدرّج يعني تكرار حصل [illegible]

نحو تجرّع وتحفّظ وتحوّل يعني [illegible] شيء [illegible]

[illegible] نحو [illegible] تبصّر اي [illegible] كالحجر

و[illegible] نحو تموّل اي صار ذا مال [illegible] تجرّد

[illegible] نحو [illegible] اي [illegible] الجهود وفعل

نحو تفطّن اي [illegible] [illegible] اي [illegible]

واستفعل نحو تخوّج اي طلب [illegible] وتحوّط [illegible] اي

... عظمت و ... و تفعل و تفاعل برای اشتراک است

از ... [illegible] ... تحول ... مفعولیت

یعنی هر یکی دیگری را بخود ... و مشارکت ... بود

نحو تسویت ... [illegible] ... نحو تضاعف و تضعیف و

ارتفاع نحو تباعدت ... الجمعه و تفاعل نحو تنا...

... و تفاعل برای اشتراک است یعنی اشتراک دو شی ...

در صدور و تعلق ... [illegible] ... صدور فقط ... تناما

و تضا ... و ترا ... [illegible] ... یعنی ... اصل

ماخذ ... نحو ... در ... او ... منسوب او ...

... [illegible] ... بمعنی افتعل نحو تباعد

فتباعد و بمعنی ... و نحو ... و ... تفعل نحو تنا...

[illegible]

اي دخله في يمين وجعلته [illegible] وشمار كسي [illegible]

كردن [illegible] [illegible] نحو استبقوا [illegible] كه علي يكي [illegible]

[illegible] از دو [illegible] واستعمل فعلا ثلاثيا براي اسنا و نسبت [illegible]

نحو [illegible] اغتم وسوى بينهم [illegible] وفعل نحو [illegible] تام

وزيادتي مبالغه در معني [illegible] نحو اقتدرت [illegible] ونحو اجتهد

واختصاب اي اخذ [illegible] واختصب [illegible] اي

حبل الشاة غدا [illegible] حنفشا اي [illegible] في العصد

وتصرف اي جد نمودن در تحصيل ماخذ نحو كسب

وتخاذ يعني گردن فاعل ماخذ را براي خود نحو اكتال واجتبه

[illegible] نحو احتجر واختصم [illegible] و[illegible] [illegible]

نحو [illegible] اي طلب الاخرة [illegible] نحو [illegible] اي زال

فلانا نحو استخرجت ... في ... او بمعنى فعل

نحو ... استلم الحجر

واستفعل ... بمعنى ... نحو ...

... نحو استرجع ... نحو استكبر

وحسبان ... نحو ...

... والتحول نحو استحجر الطين أي صار كالحجر

واستنوق الجمل أي صار كالناقة ... نحو استعز

... نحو استرجع ... انا لله وانا اليه راجعون

ومطاوعة افعل نحو اقمته فاستقام و ... نحو

... واستقر ... نحو ...

بمعنى ... استغاث ... [illegible]

[illegible]

چونکه برحرف وصل وعشره لازم بیت نحو کسرته فانکسر

وقد یطاوعه نحو دفعته فاندفع وشغلته فانشغل ولازم بخشیدر اما

ونقصیر بیت اطلاق ومانع قبولدن خالی در سنتی [illegible]

بیت دوزلادر [illegible] وزن افتعل [illegible] علی رالاراده

ومطاوعه لازم وقد یجیء نحو حلوانه کما سبق ومطاوع

بیت محرد نحو فیشتبه فا تفعل وافتعل وانفعل ما الزوم

حیا حجه کذشته ومطاوعه لازمیه حکمی تفن ومحب اعلیت

نحو اجمعه واوقاته [illegible] اوحدرو [illegible] افعوعل ماضیمه

لدنه بیت وانتدادی [illegible] تفعل ملحقات کثیره [illegible]

لدی [illegible] اوصفا عقا امور فعلل وافعنلل

بالزوم لدنم بیت وسطاوی فعلل نحو دحرجته فتدحرج

جمیع صیغه فاعل و نائب الفاعل نحو افسر و گاهی مقام آنکه عین

رسیده اتی کلمه . حق جا خود صفت ماضی است فیه و غیره باشد

کشف نمود اعنی و الله اعلم بالصواب سیوم اکنون بجهت

مشکور ان صیغها نحو تو نشخوار کرده ماضی مجهول

بنا کردن صیغه امر از مضموم ساز ماننده و اول را ضمه می دهی و بما قبل

آخر حرف کسره شود و در غیر مجرد از هر و تا و ثالث را دو

تا و ثا دیده عقری تا ضمه بنا کنی بتوان معلوم شد و

این همه معروف ماضی بر این همه مذکوره بیان صیغه ماضی

معروف و صیغه ماضی مجهول آن ای ماضی مطلقاً جمیع

حروف را تغییر بجهت رفع التباس میان معروف

و مجهول این وجه که ضمه بر حرف اول و کسره بر حرف ماقبل

حرو [illegible] از بشود چون فرست [illegible] و قلب [illegible]

[illegible] نوع [illegible] معنی [illegible]

[illegible] مسعود [illegible] جهت

[illegible]

این نوع را اقتباس گویند تا غرابت معنی [illegible]

کنند بر غرابت معنوی و وزن فعیل از صیغه [illegible]

و شرکت به جهت خروج کسره [illegible] لیکن این

خوشتر و صحیح است از بالعکس پس [illegible] مقصود از [illegible]

حاصل شود اقتباس [illegible] روا نباشد تمام [illegible]

[illegible] تا محذوف شده [illegible]

[illegible] عندالله [illegible]

ري بحث ثالث مجهول بحثنك التعليق وفيه

تا [illegible] بیان [illegible] بنا ایدر حالت [illegible]

دوم [illegible] مجهول حرف ثالث [illegible] همزه [illegible] حرف دوم

مجهول [illegible] سب تا [illegible] سقام صحیح [illegible] کی مجهولنك

ومجهول [illegible] تصحیح ما التباس معلوم [illegible] و

فعیل بنا ایدر ولیکن انی حالم مطلقا مجهول اولمز فعل که

که متعدی بنفسه در فعل لازم بواسطه حرف جر

فعل مجهول اسم مفعول بنا ایدر تعبیری معلوم بیلور و فعل

لازم اولی [illegible] بخلاف [illegible] بواسطه حرف

جر [illegible] مجهول ایدی صحیح فعل مجهول [illegible] مفعول

[illegible] اسم مفعول اجرا بناء تعدیه [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنکه این [illegible]

[illegible]

و [illegible] در [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] کرده و آن [illegible] لیکن [illegible]

که [illegible] میکرده

[illegible] مانند [illegible] بعد [illegible]

متعرض نشد [illegible] مختص [illegible] جهت [illegible]

[illegible] معروف [illegible]

و ما [illegible] جمع [illegible] چنانکه

مثال [illegible] مضارع [illegible]

[illegible] اقسام فاعل صیغها [illegible] دو قسم است [illegible] اگر [illegible]

غایب است یا حاضر و حاضر یا مخاطب است یا متکلم و دیگر

[illegible] است و [illegible] مذکر تثنیه مذکر جمع مذکر و واحد

مؤنث تثنیه مؤنث [illegible] جمع مؤنث [illegible] مضارع

[illegible] چهار [illegible] صیغه [illegible]

[illegible] مشترک [illegible]

[illegible]

[illegible] واحد [illegible] می باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible] حاضره با [illegible] مشخص شده

[illegible]

[illegible] حاضر [illegible] برای [illegible]

[illegible]

[illegible] برای تخفیف [illegible]

[illegible]

[illegible] برای [illegible]

[illegible]

یا بضمیمهٔ واو استطالت حرف متکلم کو

چشم تماشای بوت مشتو [illegible]

[illegible] حکایت

متکلم مع — سر باسر جوانی بکرم آم ای جام

خواب جمیع ایوز بر مستترک میان [illegible] موسقیه

سابق مفصل گشته مثالش آنکه ماضی جمیع شاید مفتوح مکسور

که مضموم بود با سابکه روان اتصال واو ضمیر

متحرک [illegible] بتوسط بواو ضمیر میکرد و آخر ماضی را مفتوح

شد [illegible] واو [illegible] و ضمیر متحرک لفظاً مخفی تقدیر

و تقدیر مجموعی با بود [illegible] حکم منفی بالفعل [illegible]

[illegible] مضموم شد [illegible]

واو [illegible]

[illegible] در [illegible] ضمیر [illegible]

و [illegible] ضمیر [illegible] [illegible] ضمیر [illegible]

[illegible] ضمیر [illegible] و [illegible] [illegible]

متحرک علامت تأنیث [illegible] ضمیر فاعل والف

در فعلا و فعلتا علامت تثنیه و ضمیر فاعل و واو

در فعلوا علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل فعلن

علامت جمع مونث و ضمیر فاعل [illegible] مفتوح [illegible]

ضمیر فاعل و علامت خطاب مذکر [illegible] و یای مکسوره

در فعلتِ ضمیر فاعل و علامت خطاب مونث [illegible]

[illegible]

و علامت [illegible] مستلزم [illegible]

تیغ [illegible] علم [illegible] حضرت [illegible]

حرف [illegible] ۱۰۰ [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] ترکیب

[illegible]

[illegible] جمع [illegible] واحد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عوض و دعا [illegible]

[illegible]

نجنبش و [illegible]

[illegible] چراغ [illegible]

وجلیب وکلیب [illegible] معنی ملامت از قول [illegible]

نیک [illegible] فاعل [illegible]

[illegible]

هنر شکست [illegible] محمود جوان [illegible]

[illegible] عیان از سکون

فاعل و [illegible]

چنانچه نیاید بود کہ در عرفان عشق ... عالم

ست گفتند

و ... ... در وقت ما شده

چنانچه در عالمی ... در عشق ... آمادہ در

سلام عشق ... هست چنانکه در ...

ماسم صفت مشبه ... بعضی ... نیم ... حرف ...

اینا علامت استقبال ... مضارع ...

ان ... نقد ...

... اکرم ... وجلت ...

و احراق ... واسع ... و ...

الاستطاعہ ... استغنا ... نظم ... والله ...

و فتح ای مفتوح خوانند [illegible] الف [illegible] اسموی ای [illegible]

حاء حرفی خوانند [illegible] ساکن [illegible] است [illegible]

[illegible] عقیب [illegible] ساکن [illegible]

با [illegible] مضموم خوانند [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] خوانده پس [illegible] تعلّم تعلّم

تعلّم اِعلَم و [illegible] تجنّب وتجنّب

واجتنب وتجنب و [illegible] تقبّل [illegible] تقبّل [illegible]

واتقبل وتقبل [illegible] و [illegible]

[illegible] مکسور خوانند [illegible] مضموم [illegible] مد

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible]

و التقاء محذوف اجتماع ایتدکلرندن جوابی مقدردر

تقدیرنده جمله باشنه کلدی غیر جازمه فی حروف الثی مضموم

تخفیف ایچون کلدی بکلیم کبی زیرا وقت مضموم اسم جوابی الیعه

کره صفتی اولمیان ... همزه من ... مفتوحا خفت

... طرد اللباب اما قول شیخ علی کبی سید ...

فانه ال لا ... لوقا ... اخف ... اکر حروف

ثلاثین ... آخر فتحه کبی مضارع مجهول

کبی ... مضموم کرده کبی ... حرف

ایکی ... فتح ... اخری ... کبی ...

مضارع ... مضارع مجهول ... کبی

و ... حرف ... یکی را ایکی ... معروف و مجهول

شیخ

وباب دوازده تفعّل [illegible] تفعّل

تفعّلا تفعّلوا تفعّلت تفعّلتا تفعّلن تفعّلتَ تفعّلتما

تفعّلتم تفعّلتِ تفعّلتما تفعّلتنّ تفعّلتُ تفعّلنا [illegible]

معروف [illegible] مجهول [illegible] آن تفعّلم

مجرده [illegible] سابق [illegible] چهار صیغه [illegible]

بابیه مشترکست تفعّل تفعّلین [illegible] تفعّل بس تفعّل

میان واحد مؤنث غایب و واحد مذکر مخاطب و تفعّلان

میان تثنیه مذکر مخاطب و تثنیه مؤنث غایب و [illegible]

[illegible] میان واحد مذکر متکلم و واحد مؤنث [illegible]

و نتفعّل میان تثنیه و جمع مذکر متکلم و مؤنث متکلم و باقی

که [illegible] تفعّل [illegible] تفعّلان تفعّلون

نفعل در بصیغه خاص است [illegible] در مثنی و جمع مخاطب [illegible] تفعل

مخاطب است [illegible] واحد مذکر غایب و تفعلان [illegible] تثنیه [illegible]

جمع [illegible] متکلم [illegible] جمع [illegible] غایب و تفعلن جمع مذکر

مخاطب و تفعلین واحد مونث مخاطبه و [illegible] جمع

او پس بدانکه از جدا این حروف همزه بیک صیغه ست [illegible]

نون [illegible] بچهار [illegible] پنج [illegible] معلوم میکرد و حکایت

نفس متکلم را ست [illegible] از همین حروف بود در واحد [illegible]

آن در صیغه واحد حکایت نفس متکلم نحو افعل [illegible] است

موافقت آنکه ضمیر [illegible] است و نون بود در [illegible] واحد متکلم

یعنی حکایت نفس متکلم مع الغیر نحو نفعل بجهت موافقت

نحن که ضمیر [illegible] است [illegible] تمام [illegible] مذکر و مونث

[illegible]

... معلوم مبنی و مستتر در صیغه ... غائب
... تثنیه ... ای ... علی و
... فعل فعلا فعلوا فعلت فعلتا فعلن
فعلن فعلت فعلتما فعلتم فعلت فعلتما فعلتن
فعلنا محرکات ثلثه ... اگر ... لیکن
مفتوح العین خود مستعمل است و هم موزون آن مختلف
مضموم العین خود مستعمل نیست بلی موزون آن نحو سمع و کرم
و اگر مجهول خوانی عین را کسره ده و فا را ضم فعلت مشترک
است و فعلتما میان تثنیه و جمع مذکر و مونث مخاطب
و میان واحد مذکر متکلم و واحد مونث متکلم فعلنا
میان تثنیه و جمع مذکر و مونث متکلم ... ماضی ...

منزلهٔ عالم و اکبر جمع غیر تغییر از حال مفرد تقسیم

سالم [illegible] جمع شکسته

[illegible] واحد غایب مذکر [illegible] علم [illegible]

تا [illegible] تثنیه و جمع [illegible] مخاطب [illegible]

[illegible] واحد [illegible] غایب مؤنث شد [illegible]

[illegible] تا [illegible] [illegible] مؤنث [illegible]

[illegible] تا [illegible] [illegible] مذکر [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] صیغه جمع [illegible]

[illegible] مذکر [illegible] و [illegible] صیغه جمع انثی

[illegible] تمام [illegible] صیغه [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] آید [illegible] [illegible]

[illegible]

دوم آنکه پیش از الف ضمیر را در چهار صیغه اخیر با تای خطابیه

در مخاطب مطلقست و از آن ابی سلنها ندارد چهار صیغه غایب است

وای مذکر غایب را صیغه تثنیه و جمع یا افعل یفعلان یفعلون

و جمع مؤنث در صیغه و یک صیغه نحو تفعل نیز اگر با

... و سه صیغه غایب و غایب را و سه متکلم و غیر طب ...

وسط او وسط واو و شدّه و تای فوقانیه با قی ...

بصیغه باقی که پنج باشد یا نون آید نحو یتفعل تفعلون تفعلان

تفعلین تفعلن مجیست موافقت با تثنیه نحو ...

تفعلی ولکن الف و تثنیه در صیغه تثنیه

قبل مضارع خواه معروف باشد یا مجهول خوانند از غایب

... و باز ... مذکر یا مؤنث نحو ...

[illegible]

جمع مذکور [illegible] غایب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تفصیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وهمچنین حرف ساکن که پیش از وی حرف متحرک باشد تنوین چون وباغ

آنکه میان ملفوظ شده باشد که در حکم مکتوبست و حروف

شمرده شود . [illegible] ساکن را با حرف متحرک

[illegible] نون را اگر ثابت است

[illegible] واو و یا [illegible] و [illegible] کسره

[illegible] مفتوح [illegible]

[illegible] را اول ساکن

و [illegible] کسره [illegible]

و [illegible] و این همه تعلیق

[illegible] نون [illegible] و مکسور [illegible]

[illegible] اصل زیرا که این [illegible] ساکن است

و بجهت التقاء ساکنین متحرک شد و اصل در تحریک ساکن

کسره است یعنی چون هر دو ساکن شدند آخر را حرکت بالکسر دادند

نقل آن بعد الف بخلاف فتح و ضم ا ... بسیار ... ضمه

بعد واو و یاء مردی است السوی ثقل بخلاف فتحه چنانچه میشود

جمع انثی را ای صیغه جمع مونث را چون غایب باشد و حاضره

که از آن عبارت است یعنی از آن یازده نون است مفتوح غیر

نون اعرابی که ضمیر فاعل است نشانه است یعنی اماده است

و ساکن ما قبل این نون ای نون مفتوح چنانچه در ماضی

نحو یفعلن و تفعلن از خواص جمع خاص جمع مونث است

جمع عامه است بدانکه این همه مذکور بحث مصدر مثبت

بود چون خواهی که مضارع منفی بنا کنی حرف نفی بیار النفی

در کلیه وان چهار ـ آن لفظا تغییر و در لفظ نمیدهد علم

اثر یعنی ماضی کرده اند و مستقبل جحد و در چهار صیغه

جزم کنند اگر حرف علت نباشد و آخر را ساکن کنند و نون

نون اعرابی بیندازند و در لن یعنی مستقبل گردانند و

معنی تاکید و در آخر چهار صیغه نصب کنند چنانکه

نون اعرابی را بیندازند چنانچه لن یضربوا معلوم میگردد

از آن لن یعنی لا در تاکید و همچنین اذن اشهر و معنی اکثر

متعرض نشده بجهت قلت دخول ان بر مضارع نفی فعل

مضارع حرف مصروف بجهت او مجهول و آن ای اذا و ما نیز

نماید [illegible] معنی ای فعل مضارع را تغیر در لفظ

[illegible] در معنی [illegible] کما ثابت در لفظ [illegible]

قوله بعض یلی آخره و جزمه ای الف [illegible] ما [illegible]
میشود که ای لم [illegible] و جزم است که جوا[illegible] مجزوم
یعنی قابل جزم سازد ورا ای علامت جزم [illegible]
لیکن آن جزم صحیح نیست [illegible] مضارع که حرف [illegible]
علت [illegible] باب سکون ای بحذف حرکت اواخر نحو لم یفعل
ولم تفعل ولم افعل ولم نفعل وبالحذف ای بحذف
حرف علت [illegible] در فعل لام ای در مضارع که آخرش
حرف علت بود نحو لم یدع ولم یرم ولم یخش و نفی تاکید [illegible]
در فعل مستقبل [illegible] باعتبار لفظ مستقبل و [illegible] مضارع
[illegible] که فعل مضارع محض [illegible] مستقبل [illegible]
[illegible] لام مختص بجال کما فی [illegible]
[illegible]

ادن نقد بسو ايسه وهم جون لم يعني بالكسر تيناويه دنيلمشدر كواري

الّا او وزن اوزره جمع اولنمشدر ورجه ايلر يعني كون ومحذوري

ارتق عدت ايلديكي بالذين يتبعهم عصبه بوده مرهم بالكي

اي اولن كالذين امنوا يعني بر صيغه كه آخرنده حرف اولمز ايسه يعني

آنی تفريع ايدن شيمدي بر زمانده كتيرلدي آنلر فعلي كه مجموعي

من رفع تبع لا تجوز فيها نحو تفعل من افعل

نحو ان كلا فعل مخاطب ومؤنث جمع انثى

يعني مرياعليون جمع ونصف حالده غايب جمع حاضره

ونون بر قول يعني هيچ بر زمان رفع ايلن نون نسوه

ديراكه جمع فاعل سببيه علامت جمع مؤنث در العلامة

لان ضمير مذكرا ونصب لانه مرفوع لا زم مفعال مجزوم يفعلن

و لم تفعلن و لم یفعلان و لم تفعلان و نون آخر اینها نیز برود
ای لم و لن می‌برند و انفصام فی اللغة شکستن و انفصا
للازم منه حاصل آنکه حذف می‌شود نحو لم یفعلا و لم یفعلوا و لم
یفعلا و لن یفعلوا الی آخره پس بدانکه نون تاکید در آخر
مضارع باشد تاکید در اول آن می‌آید بجهت تاکید
فعل و آن دو قسم است ثقیله و خفیفه پس اول مکسور شود
اگر پیش الف افتد و اگر نه مفتوح و واو جمع که ما قبلش
مضموم است و یای مؤنث که ما قبلش مکسور باشد ساکن
بیفتد چنانچه نون اعرابی و ما قبلش در تثنیه و جمع مؤنث
ساکن بود و در جمع مذکر مضموم و در واحد مؤنث حاضر
مکسور و در بقیه باقی مفتوح و بعد نون ضمیر فاعل الفعل

ترتیبده حکمی بابنده مجهولی بحث مجرد اتمام حرکتی ساکنست

دولنور بحث تأکیده غیلمنی خوانش معلوم مکسوردر نون تأکید ثقیله

ذی دورا آخره الحاق تأکیدانه بحث شاهدی یلنده دولی آمده وشیئی

مستقبل دخی ایکی بحث مستقبل کلی غایب تأکید خفیفه بحث عمله

مانندر واکن دو دوه لوح بحث مشدده مکسوره در نون ثقیله کرده

حکم ایکی لا نهی بحث که نهیده بحث جایزدر دیمکدر

مثنا اکن فعلا نشینه نحو یفعلان والتیه دور ایکن

ویفعلنان ولتفعلنان وحده ای نون ثقیله مفتوح

ماسوی ایکی ماموره بعید نفی جمع مقام مکسور

اکن وخفیف حینحه نحو یفعلن ابعد لتفعلن

مشفع لا تفعلن لتفعلن ده مکسوری بعده

تعبیله ضمیر که عبارتدر نون و واو و یادن کسره ماقبلی نقل اولنور

اول نونه تعریف ونشر مرتبدر یعنی تحریک اولنوب ماقبل ان

حرکت اصلی یا نقل یا ضمیر یا ماقبل کسره کم شدودر چنانچه

سفوذ چون نون نسوانی امر حاضرده نون اعرابی لاغ

حذف اولنور یعنی ضمیر وحده رسم مخاطبه لتحشن و

اتحشن و تحشن واتحشنّ و تغزون واغزون

ویخشونه ولیرمین و اگر ماقبل آن فتحه اوله حرکت

واردر و واو یا حرکت ایدر که یغزونّ واخشونّ

و تغزون مجهول و اخشینّ و یا ایکیسی تخشینّ

واخشین امر تحسین واخشین وقبل فتحه اعلی فتحه نون

تعقیبدر تشبیه مذکر واحد حاضر نون

و [illegible] جمع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ساکن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذکر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کنند

[illegible] [illegible] [illegible] بجهت التقاء ساکنین [illegible] [illegible] اگر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] یا بجهت ثقل [illegible] [illegible] قبل

[illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بجهت التقاء

[illegible] یا بجهت ثقل یا بعد کسره [illegible] قبل [illegible] [illegible]

بر قیاس مذکور نحو تتفعلن وقتی قبلش ای تین نون
مشدده در صیغ جمع صیغه باقی که چهار اند واحد مذکر غایب
و مع سه مشترک نحو یتفعلن و تتفعلن و لا تفعلن و لتفعلن
نحو انی لا کلام یعنی بسبب جاری حرکت فتحه و عدم مقتضی حرکت
و کسره که رعایت او ضرور است مثل یفعلون جمع است بوقت
اتصال نون ... رفت نحو و ای تعمد نیا
ست بعد فصل در میان هر دو نون ای نون جمع و نون
تاکید بجهت کراهت اجتماع سه نونات بدون فاصل
نحو لیفعلنان و لتفعلنان عند اللام بالکسر جمع کرده
و مخففه که آنرا نون خفیفه گویند حکم وی مثل حکم مشدده است
مگر در بعضی صیغ چنانچه مصنف بیان گفته شد خفیفه

این حکم بآن جهت مخصوص بالفعل نون ثقیله است در جمیع وجوه

متصف شده این نوع مخصوص بعد الف است و در محلی که نون

که نون ثقیله بعد الف درآید نون خفیفه نباید خواند

و بعضی قائل با تجویز اند با وجه مشترک نحو

یفعلانّ و تفعلانّ و یفعلنانّ و تفعلنانّ و در

دو صیغه جمع مؤنث بجهت عدم اجتماع ساکنین الف زیاد

کرده اند مشدده است بخلاف نون ثقیله بعد الف که مستلزم

اجتماع ساکنین که ملفوظ اند و مشدده است و نه متعسر

و در عیان که حکم بعدم جواز آن گفته اند بجهت آنکه ملفوظ

است و مشدده است یا متعسر لیکن جواز آنرا بعضی نحات جایز

ندانسته حکم کرده اند که صحیح است جمع دو ساکن

در وقف مطلقا نحو زید و جاء ... ثبت و در وصل

مدرسی که در وقفش به ... حذف ... علی ... ف

صاحب و چنانکه در ... که بیشتر ... این بود ... والله

نحو ... والضالین و ... ب ... در ... تبعید

... و ... و در ... استخراج ...

... وصل ... در ... و ... الا ... کن

... و ... الا ... و ... ف

... و ... آن ... که ... در

... به ... و ... شاید

و در ... که ... کلم

نحو ... و ... ما

...

و از غرض و تحسین القوه و [illegible] در بعضی و بعد از العوض

دو جزء معدوم مستقر [illegible] یک معنی [illegible]

[illegible] المنفصل است [illegible] تعالی [illegible] متصل [illegible]

و ضعف [illegible] تاکید با ضمیر [illegible]

و [illegible] ما بین [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible] ضمیر منفصل است حاصل [illegible]

[illegible] و اما [illegible] ضمیر [illegible] تاکید با ضمیر

[illegible] المنفصل است و اگر [illegible] بود [illegible]

[illegible] کلمه نحو [illegible] و [illegible]

و [illegible] الیه و [illegible] الیه و ثانی در یک کلمه نحو انطلق

و لم یرده و لم یشقه و لم یجره در بنی تمیم اما اهل حجاز ادغام
نکنند و او را به کسره ... بعد از آن ...
مگر در حلقی که ضمه و فتحه نیز آید چنانکه وجوب ... شد در مد
از اینکه مخفف مشدد لم ... فال ... و در بهم جمع شد و در ...
علیهم و بهم نحو فیکم الحر بحیث اعتبار اصل او و لهذا در نحو
علیهم و بهم ... و اختیار آن در واو جمع
نحو خرجوا الیه و مصطفوا الیه و جواز آنکه در جائیکه بعد ساکن
دوم ضمه اصلی بود نه در کلمه دیگر تواند متحقق باشد ... عذر
نحو قالت اخرج خواه متعذر نحو قالت ... فی
بخلاف قالت ارمو که در رو بعد ساکن دوم ضمه اصلیه
نیست و همچنین آن امرو الله ابنهم زیرا که حرکت ما قبل

ز خوردن ان تا ... آخر شب و ان الحکم کسره جر

کلمه دیگر نیست و وجوب فتحه در نون با لام تعریف نحو

من الله ... فتحه و کسره استعمال ... نحو ... ها

... نحو ... بسم الله و الله اکبر

بجهت رعایت تفخیم لفظ الله ... از فتحه و ضمه ...

مردود ... و الله اعلم بالصواب و ... نون تاکید

که پیدا شد ... در امر و نهی نیز در آینده ... معلوم

... امر و نهی ... نون تاکید

خفیفه ... استعمال ... الحاق و عدم ... کلام

... نیز آید نحو اضربن اضربان

اضربن و لا تضربن و لا تضربن ... اضربن و لا تضرب

ولا تقربن [illegible] نون تأکید ثقیله [illegible] واو [illegible] محذوف

شده است [illegible] وقت اجتماع ساکنین [illegible] که [illegible]

[illegible] المضعف [illegible] آن [illegible] حرف [illegible]

[illegible]

[illegible] او [illegible]

[illegible] یا [illegible]

محذوف شده [illegible]

[illegible] ولا [illegible]

[illegible] ولا تعق [illegible] ولا تخف [illegible] چون

نون تأکید متصل شده [illegible] محذوف [illegible]

[illegible] پس [illegible] معروف

بحروف [illegible] ده بحروف علامت

تحت الکسر علامه [illegible] ده فصل شمول

[illegible] ده الا احتیاج

ده ودر میان ضمن جاری ایله جیایخ [illegible]

یا [illegible] یعنی فعل امر دیانر معروف

در جوازی ایله بیانی اسی تسکین اجرای جزمی کلمه اخرینه

بوقف حرکت از آخر در صحیح وحرف علت حذر [illegible]

لام وقت اعراب ایله جانشار [illegible] ده حذف

از اول حرف ثانی ای علامت مضارع از مضارع

حاضر ای مضارع مخاطب معروف مطلقا ای ماه

تمام ماه تمام ماه نصب چهاردهم ودر [illegible]

وزن و اشرع ... بعد از حرف

متحرک باشد ... همزه اتمام مجزوم

و جز ان و الله ...

مدخول یا حرف ایتی همزه وصلی سرع عاید بیاید

منه وزن ربا هم یعنی چنانکه منه وزن را

بازن و من نشنید همچنان همزه وصل مراید و دره بیشتو

دیگر یعنی منه وزن من و ایتان اعتبار را اگر باشند و مر اینها مرجاید

ضم مربین همزه بخوان گرشد مضارع ضم عاقلی ای مضموم

السعی نحو انظر و اوضع و انصر و جز آن و در ... یعنی اگر

مضموم نباشد حرف ثالث مکسور باشد یا مفتوح مکسور همزه را بخوان

[illegible]

[illegible]

بادهٔ [illegible]

با سه [illegible] با نحو [illegible] و [illegible] و نوع . تتمهٔ اوزان

نحو [illegible] ندکه بعضی از [illegible] اصل [illegible] در اصل [illegible]

تتمه [illegible] کسره [illegible] فتح [illegible]

پس جهت عدم [illegible] ساکن از ان حرف

در اول تعریف حاجب قوی [illegible] حیه سکون [illegible]

بیت [illegible] در میان حروف ساکن خود مست [illegible] و منع از [illegible]

متصور شود پس وجود آن بمنزلهٔ عدم باشد از [illegible] جهت

واو مفتوحه را بیا قلب کردند و بعضی گویند اگر [illegible] و او بعد

کسره افتاده است پس بضرورت ضمه دادند تا عدم

موافقت علی لازم نیاید و بعضی گویند که ضمه [illegible]

در نحو الف و کسره آن در نحو [illegible] بمطابقت [illegible]

[illegible] را

تکلمات [illegible] عین در [illegible] است [illegible]

التباس است از مضارع متکلم در حالت وقف چنانچه

در قول شاعر [illegible]

داغل و در تقدیر عدم [illegible] التباس

لازم آید و از این صیغه ست چنانچه مصنف

صیغها شش ای صیغه امر حاضر معروف [illegible]

مشترک و باقی خاص نحو افعل افعلا افعلوا افعلی

افعلن بحرکات ثلثه در عین و بهمزه [illegible] مضموم [illegible]

بی علامت ای بی علامت تانیث و تثنیه و جمع صیغه

واحد مذکر نحو افعل و صیغه واحد از انثی بود یا بیای

[illegible]

[illegible]

ت ث ث یا ی ی اده ده [illegible] ب [illegible] یعنی

[illegible] جمع [illegible] جمع انته [illegible]

[illegible] [illegible] عبارتنده

[illegible] [illegible] لفظ [illegible]

یعنی همزه [illegible] انثی ملفوف مفتوحه

[illegible] ضمیر [illegible] الف کمی انضمام نحو افعلوا و افعلی

و افعلا گبی اولور یعنی اکر [illegible] بیان صیغه معروف

حاضر امر [illegible] امر غیر حاضر ای غیر امر حاضر معروف

جواه معروف غایب اوله یا مجهول یا متکلم مطلقا اعده

اوده [illegible] مضارع یعنی صیغه فعل مضارعه مجنسا

صیغه اسم فاعل ده جمل لام ای لام مکسوره کم انرا لام امر

نون تاکید در آن نیز ابواب نونگا امر غایب و متکلم معروف

نحو لیفعلن ... لیفعلنّ لیفعلنّ لا فعلا

لافعلنّ امر غایب و متکلم مجهول نحو ... لیفعلا لیفعلوا

لتفعلنّ لتفعلا لیفعلن لیفعلنّ لنفعلنّ امر غایب مجهول

لیتفعلنّ لیتفعلا لتفعلوا لتفعلی لتفعلن ... و بجای نون

تاکید مسطور یکی نون خفیفه نیز آید لیکن در اینجا ... یعنی

امر غیر حاضر معروف نیست در جمیع احکام چرا که جای لام

لا نهی در آمد چنانچه گفته همچنین ای همچو فعل امر غیر حاضر

معروف فعل نهی است خواه معروف حاضر بود یا غیر آن در جمیع

احکام لفظا لیکن جای لام امر ... لام امر لا نهی

در آمد و عمل آن همچو لام امر است صیغها لیس ای صیغه

فصل نهی در آن بعینه چون نفی است در فصل بر صیغهای مضارع حرفی آورند

لای جحد جزم تا آخر او که موقوف شود و حرکت ما قبل حرف

علت بیفتد و اعراب آن باعتبار حرکت کند چه در واحد و تثنیه

خلاف ظاهر معنی بعد از آخر بنون ساکن است و ظاهر است

در حق اغراض صیغه مضارع آن فاعلش نهی حاضر معروف

لا تفعل لا تفعلا لا تفعلوا لا تفعلی لا تفعلا لا تفعلن و مجهول

لا تُفعل لا تُفعلا لا تُفعلوا الخ و نهی غایب و متکلم معروف لا یفعل

لا یفعلا لا یفعلوا لا تفعل لا تفعلا لا یفعلن

لا افعل لا نفعل و مجهول لا تفعل لا تُفعلا الخ بدانکه

اسم فاعل از ثلاثی مجرد بر وزن فاعل می آید و اسم

مفعول بر مفعول و از غیر آن بر صیغه مضارع آن باب

زیاده میم مضمومه مقدم حرف آخرین مکسوره قبل آخر در اسم

فاعلده فتح در اسم مفعولده در مزید فیه ده ثلاثینک مزید فیهی

کسنه ده ... مفعولی کلنه و برای تخفیف همزه بر دو

الف بابکه ما قبلی فتح اولوب [illegible] حذف ایدرلر

و ترزی جمیع [illegible] و یا یای مده [illegible] جمع

مونث [illegible] یای مفتوحه یا مکسوره حباله [illegible]

واضح [illegible] اکی لفظی [illegible] کلمه

بعضی [illegible] قیاس [illegible] حرف ثلاثی

مجرد [illegible] فتح اقتباس بابی

بابنده [illegible] تقدیر [illegible] اصل [illegible] کلام

[illegible] تقدیر کسره [illegible] اقتباس بابی [illegible]

مثلا ضرب بدانکه اعتبار این قید ... در اولی و در
باعتبار نقل والقیاس ... سماعی ... متفق است اصل
مستقل ... نسبت ... نحو ... القیاس فرع
نحو ... بعض ... القیاس فرع ... اصل باعتبار الاصل
و مکتوب ... بعضی ... التمام ... بر ...
موضوع است ... ما ... هنگام فصل فصیل
و فعول و فعال و فعلان ... و مفعال و مفعیل
و فعیل و فعل آید نحو حقید و علیم و غیب و حزاب
و فرأیه مجمد و ... شیطان حسیب ... و فعلت
و تقسیم ... بعض ... الاتفاق کبیر ... و سند
... لفظ ... اسم ... فی ... که ... دلالت

تمیز شیئی که سببی یا فعل واقع نو نظیر ضرب زید ولدی بروزن

مفعول روشن ایسته بی ظلم نحو مضروب و جرلان

هر مجردی اسم مفعولی وزن اسم فاعل بروزن مضارعی

یعنی مضارعک اول حرفی حرف مضارع اولسون ایکی یا

ثلاثی مجرد مزید فیه مضارعی بنا وزنی جاری

حرف مضارع اولی یعنی معلوم مضارع واوله میم مضموم

خواه مضارع مضموم العین اولسون یا مکسور حتشم معتبر

خواه حشم و ضم اولسون فاصل اوله میم مضموم کا ی

مفتوح ایله ماقبل آخر اسم فاعل

کسره مفعول ایله موافقت نحو مجتنب و محتج

و نحو مجتمع بکسر ما قبل آخر ایله فتح ایله مشتبه اسم

نحو

مفعول آمده فتح

ای بضم ما قبل آخر بجهت خفت فتحه

و بکسره مفعول نحو منتسب در مزید فیه و گر بضم یفتح ما قبل

آخر حالی حرف الثمام بالضم [illegible] بجهت [illegible]

حرف الثمام یعنی [illegible] است حاصل آنکه فرق میان

اسم و اسم مفعول [illegible] است و آن یا متحرک شدی یا نیست

متحرک یا ساکن بجهت [illegible] آن یعنی بهر یک

ای بهر یک اسم فاعل و اسم مفعول [illegible] کن طرف

[illegible] یعنی [illegible] بضم و جز آن آنت

و این یعنی الف و نون [illegible] است یعنی

و یا که قبلش مفتوح بود و نون در حالت جری یا نصبی

و همزه برای بیت [illegible] یا و [illegible] تثنیه خواه آن اسم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و قول وی ای سالم صیغه جمع است

ای جمع سالم از مثنی در معرب و در بنا حکم برابری بیست نحو

جئتنی الضاربون او المضروبون و رأیت الضاربین

او المضروبین و در امثله جائت الضاربات او المضروبات

و مررت بالضاربات والمضروبات یعنی از انکه جمع ای

یحمل و دلالت کند بر زیاده بر دو از یک یعنی بر دو قسم

یکی جمع سالم که واحد وی تغییر نپذیرد برای مذکر بود

بود و برای مؤنث با الف و تا نحو مسلمات

موقت ... جمع ... تصحیح ... مسلمات

... و ان کذشت یعنی ... سالم ...

... جمع سالم مذکر و در اسم آن ... که علم مذکر

فاعلکبی و محذوفاتی محذوفدرلر

طلحه و طلحت که جمعنده طلحات و طلحون جایز بو قاعده یه مخالفدر

آنجق شول صفت که مذکری افعل مؤنثی فعلاء

احمر و حمراء و فعلان و فعلی نحو سکران سکری و صفت

مشترک نحو جریح و صبور و نحو منطلبس تصغیر نحو

ضاربون و مضروبون و حذف آخر لساستون درستر و قلون

وثبون در قلت ثبوت و ... سنه و اهلون در اهل و ...

وارضون وعالمون انلر خلاف قیاسدر

منقوص ... ایسه آخرنده یاسی ... نحو قاضون قاضین

واکر الف مقصوره بعد محذوف شود وما قبلی مفتوح

ماند نحو مصطفون و مصطفین واکر همزه تأنیث باشد

رجح می

[illegible] ... و ... بر واقفین

[illegible]

... کروه ... و نون ... و بونا و بون کامه [illegible]

... کنده ... بر کلمه ... جلالت و خیلی

وضیعت ... زیده و ... و سید ... والملکه

ظلمتان و سبب ... کمالرینه ... و آخر [illegible]

... ثابت و عملی ... [illegible]

... عصمان ... اوان و کثرت

ما کرده مصطفی و مصطفیات [illegible]

... و منقبات و ... [illegible]

... [illegible] ... علی ... [illegible]

واو شود چون اگر ارا الف تأنیث

حمراء و الّا جوازا نحو کسا ادان و کسا وان و کسا ... و در

جمع سالم مؤنث و در اسم آن است که ... و نیست تأنیث

ظاهر العلامة نحو هندات و زینبات ظلمات جمع ظلمة

و چون آن صیغه ذی مذکر آن است که جمع مذکر ... بود

و نون بود نحو صافنات و ... و بایست ... چون آن و کرده آن

که مجرد از تاء نبود نحو حائض که در آن حائضات نیاید

بخلاف حائضة علی هذا طالق و طالقة

و نیز ... برای لفظی مذکر که صیغه جمع عاقل بود نحو

صافنات و ... ات ... یا ... جمع مکسر

نیامده نحو ... ات و ... ات و ... جمع ... او

صح

جمع [illegible] مانند [illegible] فاعل [illegible] نحو [illegible]
وحیوانات و حمامات و قربات و حبیلات و غیر آن و
برای اسم مجهول الا اللام و تصغیر [illegible] نیز آید چنانکه [illegible]
نحو سموات و صلوات و [illegible] یا بغیر او نحو ثبات
و نبات و در تصغیر و [illegible] و غیر آن و های تانیث [illegible]
حکم الف و همزه در مثنی [illegible] جمع تکسیر [illegible]
[illegible] مصنف گفته جمع تکسیر [illegible] و آن نیز
[illegible] قلیل [illegible] دلالت کند بر سه تا ده و [illegible]
افعل و افعال و فعله و افعله [illegible] دلالت [illegible] زیاده
و بیش [illegible] فعال و فعول [illegible] و فعلان و فعل
[illegible] این [illegible] مشترکست میان هر دو [illegible]

قال قدس سره التعریف و التفصیل مغنی عن الاطناب ... و
حمل ... المصنف رحمة الله علیه چون بید ... بغاه
بفتح و العین جمع بید ... دو هزار درم و ... پوست
... که از ... بید ... شیر ... تمیز
جمع ... بفتح النون و سکون العین ... قصب ... پیسری
و ... جمع غلام ... حاجی
اذرع ... بفتح الهمزة و سکون الذال و ضم العین جمع ذراع بکسر
... و ... و ... بفتح الهمزة و سکون الفاء
جمع ... بضم الفاء و سکون العین ... کردن
... غلمة بالکسر و سکون اللام جمع
غلام ... بفتح الهمزة و سکون ...

و کسر عین جمع رغیف گرده نان ... رغف و رغفان

نیز آید جمع نعم انعام و ... ساکن جمع احمر ... حمر

آید ... مفتوحتین جمع حمار ... حمر نیز آید ...

مفتدید جمع شاهد ... سهام ... نیز آید و جمال بالضم ...

جمع جامل ... جمل نیز آید و ... بضم ...

جمل بفتحتین ... و سلاطین جمع سلطان ...

تکسیر الف یا شده و کرام بالکسر جمع کریم و ...

... افاضل جمع افضل ... مساجد جمع مسجد ...

مصابیح جمع مصباح و ذکور جمع ذکر بفتحتین ...

جمع صحیفه ... جمع یا همزه گشت ... افاضل جمع ...

... واو شد ... محذوف ... جمع ...

نزد بعضی اصل قضیب بعد ابدال یا با عین قضاء شد

نزد بعضی قضیب بعد ابدال یا با عین قاف را ضمه دادند

تا التباس بمعنی لازم نیاید بمعنی قضاة و قضاء و قضا

نیز آید و بمعنی مردم خاطی شمرده که از نا قضی بود بمعنی زیاده

و جمله متعدی را بمعنی عادة و دعا و دعاوی روایت بود

بعد بعضی اصل معنی فعلان فعلان فعل و فعلت ایا فرات

و ضربت و ضرب مرتبه را شرح و مجمل و کار و قصور نیز

آید و بعضی فرقی فساد بر قیام بعضی آن را ساکن ما

جمع سعود هم سکان یا بالفتح جمع سکری و حماد با لضم

و نیز ولی عربی ای غیر از آنچه مذکور است کاندر آن و اسم

شکستن یا غیر مستعمل ر کهام بمعنی شکست و این شکست

اعلم است که زیادت حرف بود یا نقصان حرفی یا با انقلاب

حرکات و سکنات حقیقی باشد یا حکمی که فلک مفرد و شود مفید

آنکه صیغه بوزن اما نحویان گفته‌اند که فلک اگر جمع باشد حکم

آن مثل ضمه بجهت اسد شود و اگر مفرد باشد مثل ضمه قفل بود و

تفصیل در [illegible] مطول است لا یقال این تغییر معلوم و [illegible]

الله علیه [illegible] صفت مشبهه را اهل

تعریف داخل اسم فاعل [illegible] بجهت مشابهت آن

نحوی چنانچه مصنف کرده داخل اسم فاعل است و صفت

مشبهه را به لفظی که دلالت کند بر [illegible] که به ثبوت و قیام بمحل

بود بجهت ثبوت نه حدوث از بهر آنکه حیثیت مشتق فعل

لازم طبعی باشد بخلاف اسم فاعل چنانچه نزد اهل فن

دی اہل علم تصریف صیغ آن کثیر و شاف بصیغه اسم
فاعل آرند بحسب سماع چون حسن بفتحتین نیک و صعب
بالفتح فسکون سخت و کریم بزرگ و احمر سرخ و علیا
بالضم فسکون برینه و کرام بالضم بزرگ و جید استوا
اصله جیود و تقالوف نغی حرکی واو باش و باجور باید مجمع
عطشان بالفتح فسکون مرد تشنه و عطشی بالفتح زن
تشنه و صلب بالضم فسکون سخت و صورت
بالکسر فسکون خالی و علیو بالفتح فضم ملا حسب شریب حمشن
بالفتح فکسر زشت دیگر عدس بفتح تین وکسر علی و ضم آن دیگر
چون رعد روشن یعنی تمام بالفتح اسرجاصل نکرابی افتد
مذکوره مسموعست و ضبط آن بتفصیل چنانکه در شافیه است

صح

و این نهایت بسیار است فعل مکسور العین مضارعش مفتوح العین غالبا بر وزن
فَعِلَ یَفْعَلُ آید بمعنی مرض و غم و شادی که دال بر امتلا و خلو
باشد و منضم نیز باید نحو مرض و سقم و عجل و سرور و امثال آن
و سکین و حر و صمم و عمی و عیب نیز آید و حال از خشن و الکبر و الفتح و نحو
ازین الوان و عیوب و حلی مر فعل آید نحو سود و احول و
اکحل و از فعل بضموم العین غالبا بر فعیل آید نحو شرف
فهو شریف و قبح فهو قبیح و حسن و خشن و صعب و
صلب و جبان و شجاع و فعول و جنب نیز آید و از فعل مفتوح
العین کم آید و اکثر آید بر فعیل و فعل و از فعل بر فعیل نحو حریص
و شیخ و ... و ضیق و حران و ... آید بر فعلان از جمیع
که معنی جوع یا [illegible] عطش و ضد آن باشد نحو عطشان و شبعان

وعطف آن هو بیان او والله اعلم بالصواب بحث ... بدانکه

اسم ظرف از ثلاثی مجرد بر مَفْعَلٌ و مَفْعِلٌ آید و الجمع مفاعل

چنانچه مصنف گفته از ثلاثی مجرد مفعل بفتح و مفعل بکسر

دو صیغه آمده اند برای اسم ظرف یعنی لفظی که دلالت کند

بر زمان مشتق منه و مکان آن پس اول از مضارع مضموم العین

و مفتوح آن و از ناقص مطلقاً نحو مشرب و مفتح و مرمی و موقی

و ثانی از مکسور العین فقط و از مثال مطلقاً نحو مضرب و موعد

و جز این چند کلمه از اول بر ثانی نیز مستعمل گشته نحو بر خلاف

قیاس نحو منبت و مسجد و مشرق و مغرب و منخر و مفرق

و مجزر و منسک و مرفق و مسقط و مسکن و مطلع و ما

منخر بکسر نیز و رخ منخر بفتح المیم ... بالضم منخر ... است

بعضی مجرد وملحق بخماسیا وثلاثیدن مع مزیداتی علی الکتاب

ونحو شفقة ومقدرة ونحو المنظر بالكسر

مقدمه ده ویکرا مفعول بنا مکان المفعول

وزان فعلا فالفرق تصرفی مکانی که زمانلق شیی بیشماردر

مرغوبات ایدر مشتق کثیر مکانه دلالت ایدر

مفعلاه ومحیاة ومطبخة ومقتاة ومسبعة ومذبحة

ومصدر میمی زمان ای زمانلق مجرد باب معلوم بابنده

مکسوران ده آم بالکسر مفتوحدر یعنی مصدر میمی

زمانلقی مجرد مرسوم ظرف آیدیکی مثالی از مکسور العین

اگر مثالی اولورسه حذف علت نحو موعد کرنه

بیرلو اولورسه نحو موجل ومقرب ومطلب ومولی ومکرم

و مَفعُول با ضم فا و عین و لام ثالث بلحاظ وقایه اعراب

انها جمعات مکسره و مفرده شبه مفعول نیز آید نحو

و مفعول کمسر و بهر دو زیادتی یا مرد مفعول آن ثابت بود

چنانچه بوزن معدوم میکند و ظرف را و همچنین مصدر میمی

از فعل ثلاثی مجرد اسم مفعول آن ثابت وزنه چون سهم

مفعول رخصت است بسبب فتح ما قبل آخر وی و اسم ظرف مفعل

فیه بمعنی مصدر میمی و جمع ظرف که از ثلاثی مجرد باشد و همچنین

مصدر میمی از آن آید بر وزن مفاعل بعد از حرفی

و مقابل مفرد و جز آن را بحسب باب یعنی

و اسم الهی دلالت کند بر

مفعل از ثلاثی مجرد آید یعنی مفعل

مفعال

و مِفعال و مُفعِل بکسر میم چه مقدّم باشد چه مؤخّر التباس اسم

به آلة [illegible] مفعول [illegible] اشتغال در صیغهٔ مفعول

و هم عین تالی او نیست و لا شک فی تقدیم الظرف و مفعول

علی [illegible] فلا [illegible] نحو [illegible] و مفتاح [illegible]

[illegible] و [illegible] الجمع و [illegible] [illegible]

و معلم و حیرت [illegible] ذلک عن اسماء الله و [illegible]

غیر آن هر چند که کتب این فن تفحص کردیم هیچ [illegible]

که کسی متصدی او و غیر آن متعرض گشته و چون [illegible]

شاید که باعث بر آن فقدان او باشد [illegible] علم جمع آن

این [illegible] اسم آلة [illegible] مفاعل [illegible] [illegible]

[illegible] اسم ظرف نحو [illegible] و [illegible] مفعال

چنانچه در فعول نحو شیوخ از تلامذه اصحاب ... جمع

تشبیه بالکسر کرده‌اند مثل عنقش رسم تخفیف را

... مثل ... مستحب ... و مستحق ... از ...

... و ... بود مرد و وزن ست افعل

... در ... جمع انثی نحو افقه

... و ... در ... اخر ... شود ... صدوق ...

برای تخفیف بجهت کسره استثقال ... بهم ... اسم

تخصیص یعنی فعل و فعیل ... جمع یعنی در جمع ...

از ... و ... فعل کرده‌اند تمام یعنی هر دو باهم آمده

قسمت شوند پس ... افعل کرده ... بحث ...

و افاضل و فضل بالضم و فتح ... فعل نحو فصیح و فصحاء چون

[illegible]

خوانند از نحویین اند که اسم است از حدث که دلالت کند بر مبالغه
فاعل و مفعول و تکثیر و مبالغه است و مصدر را بی فعل
و ... و از مصدر خوانند خاص و غیر مصروف شده
و بیش از ثلثی مجرد و افعال مبالغه و غیر آن و قیاس آن است
که تفعیل و افعال آید و گاه ... که تفضیل صفت ...
... مصدر ... اوزان ...

فصل

اعلم حبیبی بدانکه ابنیه مصدر ثلاثی مجرد بسیار است
... چنانچه تفصیلش معلوم میکرد و مصدر ثلاثی مجرد
مصدر اصلی لفظی که ماخذ فعل بود و در آخر فارسی آن
دال یا نون آید چون آنکه در مشتق منه اصل است نزد
بصریان مصدر است و نزد کوفیان فعل و حق این است

که محمد باشیم چو آن دولت مسلمانند و چندین شه خط

و غلامان مرده یا باشی که شیرین پسر بود مرا

آن صنم شیرین زبان و جهد اصل باشد به شکل حرف

سماع مرادی مبالغه در سیب و شیخ و روز بلا فعلل بالفتح فسکون نحو

فقتاکه زیر لار و فعل بالکسر و سکون نحو فستق از جمله

فعل بالضم و سکون نحو شغل

فصلاون بالضم سلطون نحو لبان مرغوت

محمد فعلان بالکسر و سکون

نحو حرمان بی بهره کردن از علم و فعال بالضم و فتح

اوام تمیز کردن از ... و فعلة بالفتح و سکون نحو رحمة

مهربانی کردن از علم و فعلة بالکسر و سکون نحو نشدة

نشیر

کم شدن و از جستن از نصر و فعولة بالضم نحو صعوبة سخت
تیره شدن از علم و فعلة بالضم و سکون نحو کدورة
شدن از نصر و فعلان بالضم و سکون نحو شکران
سپاس داشتن از نصر و فعل بالفتحتین نحو طلب جستن از نصر
و مفعلة بفتح میم و سکون عین و کسر نحو محمدة ستودن از سمع
و مفعلة بفتح المیم و سکون فا و فتح نحو مسعاة
سعی کردن از فتح و فعل بفتح العین و سکون فا و کسر
مرجع بازگشتن از ضرب و فعل بفتح المیم و سکون فا و فتح
نحو رحل در آمدن از نصر و فعلان بالفتح و سکون نحو
... از نصر و فعال بالکسر و فتح نحو ...
پروا نشستن ... از ضرب و فعلان بفتحتین نحو

زیاده زار شدن از علم هم فعال با کسر فتح نحو درایه

درستی از ضرب هم فعالة با ضم [illegible]

کسر عین از ضرب هم فعیل نحو نبیل و [illegible] از باب

هم فعالة بفتحتین نحو کراهیة نا خوش داشتن از علم و فعل

با کسر فتح [illegible] نحو صعود بر شدن از ضرب و فعولة

بفتحتین [illegible] نحو قبولة [illegible] خفقان از ضرب

و فعلی با ضم [illegible] نحو بشری مژده دادن از نصر

و فعلان بفتحتین نحو دوران همیشه بودن از نصر و فعل با فتح

فا کسر نحو [illegible] کردن از نصر و فعلی با کسر سکون نحو ذکری

یاد کردن از نصر و فعل با ضم فا فتح نحو [illegible]

یاد نمودن از ضرب و هم فعیلة با فتح فا کسر عین سکون نحو

[illegible]

قطیعة بر وزن فعیله از فتح یا فعول بفتحتین نحو دخول در آمدن

از [illegible] بفتحتین نحو غلبة چیره شدن از باب [illegible]

[illegible] دوان [illegible] از نصر و [illegible] فکر [illegible]

وزدی کردن از ضرب [illegible] گذشت عینی و لازم اگر چه

[illegible] بیشتر [illegible] خوانند و چون [illegible] نوعی از [illegible]

[illegible] مفتوح العین [illegible]

غالبا بر فعول آید نحو رکع در رکوع [illegible] بر فعول یا فتح

[illegible] نحو ذهب ذهابا و چون [illegible] صیغه یا [illegible]

[illegible] شود یا فعالة آید بالکسر نحو کتب کتابة و [illegible]

با صیغه نحو [illegible] تبعیض علی التفضیل

و اگر معنی اضطراب شنیده بر فعلان آید نحو خفق خفقان

و اگر معنی صوت باشد بر فُعال بالضم آید نحو صُراخ و جُؤار و بُکاء

و چون مصدر کثیر سماعی بود آنچه غالب است بر مصدر متعدی آن

قیاس کنند یعنی بر فَعْل بفتح الفاء و سکون العین نحو ... کند

و بر مصدر لازم آن یعنی فُعول بضمتین مانند ... و قُعود

فعل ماضی آید بناقص او و مانند طلب و بر فعیل مانند ...

... و غلبت و ... از فَعِل مکسور العین مصدر ...

بر فَعَل آید بفتحتین نحو جَهِل جَهَلا و ... و ...

و حلی بر فُعلة بالضم الفاء و سکون العین نحو سُمرة و ادم

و ... و عُجم و عُجمة و بلج و ... از فَعُل مضموم العین

غالباً بر فَعالة بالفتح آید نحو کَرُم کَرامةً و بر فَعَل بفتحتین

و فِعَل بکسر الفاء و فتح العین نیز آید نحو کَرَم و عِظَم و عَظُم ...

...

و اوزان در بعضی ابواب کثیر بود و تنوع آن در نحو که مبحث

آن بیاید گفته شود در این رساله توضیح داده شد والله اعلم بالصواب

اما از مصادر ثلاثی مجرد یعنی آنچه یاد کرده آمده هست مروری بر وزن فعول

بفتح الفاء و سکون العین نحو قول و در واو و کاف است که بکسر

الفاء نیز آید نحو [illegible] و فعالت بالکسر [illegible]

الکسر نحو [illegible] و [illegible] [illegible] الفاء [illegible]

[illegible] و [illegible] نیز آید قوله فعلة بالفتح

مره [illegible] و فعلة بالکسر نحو [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] جمله

بالفتح [illegible] آید نحو ضربة و فعلة و [illegible] فعلة بالکسر

برای نوع بود چون ضربة و قتلة و اما از غیر ثلاثی بود مصدر

مستعملش نحو زنانخیه ذنشده وکونه یازدیلر دیکی نحو واحد

واحد ایله امتله ایا انعینه ونقابنه وتعینه وتعلیه بخلاف جیانکا

مجمع جمع جوانیان زلهای ایا زده میان مطلقا وعدد

وضعو سب زعفراوزه این چنانچه درمره ملشده واحده

ودر نحو نشده تعبد اولطیفه بزایی قیاس ایله احسنه

.. ز حرجنه ومضیه قوائم حای غیمه زدون انا ندر مصدر

زدر باجی وثلاثی مزید فیه دنتی قیاسی اندر ومعروف

چنانچه تعبولش معلوم میکر زر باعی مجرد مستعمله زکه

زلن فعلاته فتحه زنانه زللام مع سکون [illegible]

ده حرکتنکلام [illegible] مصدرلش ای رباعی [illegible]

بالفتح والکسر [illegible]

خبیر که باشد مبالغه نحو جرّاح و [illegible] حمّال [illegible]

همچنین [illegible] [illegible] مخلص [illegible] آید نحو [illegible]

و [illegible] منسوب [illegible] [illegible] مشتقات و [illegible]

و ازانکه ذکر اسماء مشتقه از ثلاثی مزید فیه است [illegible] فعل [illegible]

از تفعیل و از افعال افعل [illegible] [illegible]

مفاعلة و فعال [illegible] فاعل [illegible]

بعضی از مصادر ثلاثی مزید بر تفعیل آید نحو [illegible]

مفعول و فعّال و فعّال [illegible] تفعال نیز آید نحو

تکرار [illegible] کذّاب [illegible] و سلام [illegible]

تفعلة نحو تسمیة و تجربة و تکرمة و [illegible]

که تفعیل نیز آید و از افعل [illegible] افعال [illegible]

اگر لام کلمه در مصدر حرف علت باشد محذوف شود و عوض آن تا در آخر

مصدر آید اگر فعلش افعل بود نحو اقام اقامة و در روایت ترک

تا وقت اضافت کما فی قوله تعالی و اقام الصلوة و در وزن

فاعل غالباً سه معنا علیه فعال آید نحو قاتل و مقاتلة

و قتال و فیعال نیز آید قیتال اما ترکش را بالتشدید

[illegible] تخفیف است و از جمله این ترکیب

اوزان ماضی آن باب آید اما در وی تا مع ما قبلش

اجرا مضموم بود و در وی همزه سیم مکسور اما فعل آخر

از باب [illegible] چنانچه تعویلش معلوم میگردد [illegible]

در این جمیع این [illegible] مذکور شده در وزن فعل ماضی آن باب

و در وی در وقوع الف [illegible] قبل آخر ضم اعلم بالکسر

نحو

ساز کار بحر تقبل تقبله و تقصیب مع خلبه و منه حرج و تحرجا

و حراق را در تقتیل مستعملا بسر بی بحر ملحق در حروف ملحوظ

ثانی همزه و تبعل بحر فتک بچه ای کسر بعده و یک الف افزون

بخوانی و در قبل آخر جمع نشانم بعینه دایما بحر اجتناب جدا با

و آخر بحر واحد مجانا و چون اما مکلم از مستعمل بحر احصل

بحر استفهام استعامت بیمار که باقی البته بحقیقی ند که مهموزی

مهموز الهمزه در حاشیه نظم خود آورده که تصحیح در جای سیبویه

ما نقل است که شد تا در افعال و استعمال بی قید اتفاق

بعضی است گذشته اما جزو معتبر است خود باز گوید او بی

همین بعضی ترکیبی بی حاجت اضافت در استعمال

شده و در خاطر این بیچاره که بین حکم در وسعت

اما صرف درست چهار بحث است ما لا بد واجب فی العلم اعلم یا اخی بدانکه

جمیع اسما و افعال بر دو گونه است اول صحیح لفظی که از حروف اصلیش

وی حرف علت و همزه و تضعیف نبود و مهموز لفظی که از

اصولش همزه بود و معتل لفظی که از اصولش حرف علة

بود و مضاعف لفظی که از اصولش دو حرف یکجنس

باشند چه مراد باصولش حروف اصلیه حرف اصلی کلمه ای که

در جمیع متصرفات کلمه یافته شود لفظا او تقدیرا و در

موازنه برابر فا و عین و لام افتد که از حرف علة

خالیست و هم تضعیف ای دو حرف یکجنس هم جایست

و همزه خوانند صحیح را بنام نحو ضرب و نصر و اجتنب

و استغفر و رجل و جعفر و سفرجل و در لا بد ای حرف اصلیا

باحرز جهت نام آن معتل شده نحو قال و باع و قول و بیع

نیچ ودر بود آنرا حرف علت نام نمی‌نهند و مهموز را مهموز

نام از آن نهادند که جمع بینهم نحو اخذ و سأل و قرء و در آن حرف

اصلی مضاعف آمده آنرا مضاعف نام نهادند نحو مد و شد

مخفی نماند که تا آخر تقسیم از معتل بر ... بر خلاف

جمهور است اما برای ... صحیح

لهذا امر صحیح بر معتل مقدم داشته باید دانست که جمهور

برای تقدیم هر یک را بر دیگری توجیه نموده اند که تقدیم

صحیح بر مهموز و غیر آن برای آنست که ترکیب او عدیم

است و العدم مقدم علی الوجود و تقدیم مهموز بر ...

از آنکه او من وجه مماثلت دارد بصحیح بخلاف معتل

و از تقدیم آن بر فا و عین مراد بیان خفت اوست زیرا که مثقل

بیش از سه حرف نیز آید بخلاف مضاعف که کمتر از دو حروف

نمی آید والخفیف مقدم علی الثقیل ثم اعلم بالحی یا فتی

کلمه بر بنای خماسی اربع الاقسام اما مهموز بر سه نوع است

فا که همزه فا بود آید از ضرب و نصر و کرم و سمع

و از فتح و عین که همزه عین بود آید از فتح و کرم و سمع و از حسب و لام که لام

بود از فتح و کرم و سمع و از حسب و تا و معتل دو نوع است

مفرد که یک حرف علت بود و لفیف که دو حرف علت بود مفرد سه قسم است

مثال که حرف علت فا بود و وادی از ضرب و فتح و حسب

و کرم و حسب و باکی نیز آید اجوف از ما از ... و اجوف که علت

و دو ... نیز گویند و واوی از سمع و نصر و از حسب و یائی

از ضرب

از سجع و در رشته زلف و ناقص کرده بود و در بیت دیگر گوید

و دوی از سجع و تنه بود و در [illegible] عجمی در بای نیز از بعد آنها

ز نک و نا و نعمه [illegible] و در قسم مطرف اگر حرف علت

فا و عین تا شر و این قسم متصل است از سجع مجوف و قسم دوم به عیلی

بود از سجع و از [illegible] مطرف [illegible] و اول بود از حرب

و حسب و وزن و کای مشغول به ارف نیز بود و از مستعمل

مطلق بعینها بیند و تعنیف نیز و مضاعف و قسم سیم تلفیق

که عین و لام ش یک جنس بود از سجع [illegible] و انچه

در بای که فا و لام اول و عین و لام دیگر بی تجنیس

[illegible] نزل و قند بند و این قسم مشبه است و لو [illegible]

بوجه دیگر نموده اند و گفته اند که مضاعف نیز و مرجع آ

بعضی از آنها ... و مضاعف ... باب ... باشد مانند خوردن و ... و از آنها علیه

و بعضی هم ... یکی ... نشده ... و مضاعف رباعی نیز

هر دو نوع هست ... یکی فا و عین یا لام ... هستند و دوم آنکه

لام اولی و لام ثانی ... یکی باشند و گویند صحیح پس خوردن و

معتل صحیح است ... اولی و ... ثانی و حید

... مهموز فا و اجوف ... از

نصر و ... و مایی از ضرب ... مهموز عین و مثال ... از

... و مایی از سمع ... مهموز عین و ناقص ... از

فتح ... و مایی از منع و ... مهموز لام و مثال

... مهموز ... فتح و کرم و سمع ... مهموز لام و اجوف و ...

از ... و مایی از ضرب و حسن و ... مهموز فا و لفیف

[illegible]

متحرک [illegible] و همزه [illegible] تخفیف [illegible]

و همزه را [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] مانند [illegible] مفعول [illegible] و [illegible] وقف [illegible]

[illegible] و احدث [illegible] و احدث [illegible]

[illegible] و احدث [illegible] را

حروف [illegible] و این نیز گویند [illegible] علم [illegible]

همزه بدانکه تخفیف همزه [illegible] ابدال و حذف

و بای بین خواندن [illegible] حرفی که [illegible] حرکت

همزه [illegible] و این را قریب گویند و با میان حرفی که [illegible]

حرکت [illegible] همزه [illegible] و این را البعید گویند [illegible] تخفیف

روا نیست که [illegible] ابتدای همزه [illegible] مانند [illegible] در [illegible]

قبل او [illegible] مسئله و همچنین در الله اصل الاله بود همزه ها

ساختند الاه شد [illegible] زلی بود و الف و لام مرا او داخل کردند

و لام را در لام ادغام کردند الله شد و قبل اصله الاله

بود نقل حرکت همزه به سوی لام آنرا حذف کردند و الاه

شد بعده ادغام کردند الله شد و همزه دوم [illegible]

[illegible] ساکن [illegible] حرکت

ما قبل جواز اگر مفتوح است [illegible] وجوبا چنانچه [illegible]

معلوم میگردد و همزه ساکن را در غیر جائیکه تخفیف آنرا

ادغام با ابدال مزاحم شده مانند نحو تام و تو و [illegible]

جهود بین ادغام و اعلال ترجیح وارد شد ابدال [illegible]

زیرا که تخفیف در اینجا زیاده است به نسبت ابدال

[illegible]

بحث حرکت ما قبل یای آمدی که در قسمت دوم است ما قبل یا

ساکن قلب آن یای مد است بیرون نشسته تو سیدنا

مد قلب یا شد که همزه ضروری همزه مفرد و در ترجیب بود

یا قلب ضروری باشد در سابقه آنی مد اجتماع

همزتین یعنی اگر همزه ساکن بود ما قبل آن مفتوح اگر

مضموم بود واو واگر کسره بود یا بدل شود و نظیر آن

قوله تعالی الی الهدی ائتنا والذی اؤتمن ویقول ائذن لی

که در اصل الی الهدی ائتنا الذی اؤتمن ویقول ائذن لی بود که

یا در یک کلمه چنانچه در قول شاعر بیت و

و در آن این به سبب اجتماع همزه مفتوح و انند اصله

همزتین نحو ایمان آمن آمن پس اصل

[illegible] خاصیت [illegible] ودر کس با الف بدل کنند چون ارزا و [illegible]

یا از [illegible] بیاوه [illegible] الواو [illegible] بدال کنند وچون

بجهت کراهیت اجتماع همزتین اما حذف همزه در کل

مرادر اکل یا کل اصله ءکل وخذ اصله اءخذ یاخذ اصله یاءخذ

ومرامر از امر یامر [illegible] مراد از شاذ یعنی مخالف قیاس

موافق استعمال [illegible] [illegible] دو قسمت مقبول در

دو قسم اول در وانع است یکی مذکوره دوم عکس

یعنی موافق قیاس محذوف استعمال وبیان [illegible] سنجید

بالفتح ورشان [illegible] مخالف قیاس او را استعمال [illegible] در

بالضم [illegible] با الف [illegible] [illegible] یعنی نقل

و [illegible] [illegible] [illegible] میکردند وچون

[illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

در کار و نماز و او را [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

را فرض است از آنکه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

مروا اولادکم بالصلوة لسبع سنین واضربوهم اذا

بلغوا عشرا و در حالت وصل با [illegible] فی قوله [illegible]

وامر اهلک بالصلوة [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] و اگر متحرک بفتح بود [illegible]

[illegible] حکم آن [illegible] چنانچه [illegible]

بدانکه همزه مفتوحه بعد از کسره و ضمه چون ... ساکن است یعنی حکم همزه مفتوح

بود و بعد کسره و ... باشد حکم همزه ساکن است که

مثل همزه متحرکه که ضمه و سکون یعنی اینرا بدل کنند با حرف

حرکت ماقبل وی اگر ماقبل کسره بود به یا بدل کنند چون

... همزه مفتوح بعد کسره بیان شده و اگر

ماقبل ضمه بود به واو بدل کنند ... و اگر همزه ... حکم

... و اگر همزه ... کلام ... چنانکه ...

که همزه ثانی را بواو بدل کنند ... و اگر همزه ...

و ... حذف کنند بجهت کراهیت اجتماع ...

... قریب چنانچه ... معلوم ... و همزه ...

... اگر همزه مفتوح ...

و الف خوانند نحو سا و قراء و ائمه تجوید [illegible]

همزه ما بعد را با ما قبل [illegible] و اگر شد [illegible] جز میان [illegible]

واو تحریک آن در [illegible] و همزه در بعضی یابی یا به [illegible]

نه تجوید و نه مطلق [illegible] تجوید بعد الف [illegible]

پس [illegible] در روس و رسم و در وقف اما در [illegible]

بجهت عدم فرق در اثبات آن میان [illegible]

حرکت همزه و ما قبل آن در اثبات تخفیف و

[illegible] تعریب [illegible] المشهور و اما در آخر

[illegible] بر تقدیر تجوید لازم آید قرب همزه مکسور

[illegible] و قرب همزه مضموم [illegible]

و آن مکروه است بخلاف [illegible] مشکل مشهور

و آنکه دیگران بهمزه نشست تسهیل عام دارای مطلق نه قریب

فقط و در این حکم نزد ... نزد بعضی بعید فقط

و در اداء ما مانند سئل و سئل بین بین چون لفظی که در آن همزه

مکسور بود و ما قبل آن ضمه یا بالعکس پس اگر سئل را

میان همزه و یا خوانند بین بین قریب باشد و اگر

بعید سئل را در میان همزه و واو بین بین

را میان همزه و یا خوانند و در یک نسخه بجای یعنی

نزد ما فهم ... تعلیم ... است و اگر همزه متحرک

که بعد واو و یا ساکن زائد غیر الحاقی نشست شود

ضرورست که ابدال از جنس ما قبل وی نمایند

سوءة و ادغام کنند و حرکت ما قبلش چنانچه معلوم میکرده

فتحه واو و یای ساکن نیز از بدلش آن یا همزه و متحرک که بعد از آن
روا شمرده‌اند همزه متحرک حرفی با فعل گردد که بعد از آن ساکن
لازم یعنی همزه متحرک بعد واو و یای ساکن که در آن
آمده برای الحاق است نه از جنس ما قبل گردد
در آن ادغام لازم است خواه مده نبود یا یای تصغیر
نحو خُطَیئَة و مقروءة و خطیئة در این قسم و مقروءة
و خطیئة و بعضی که در اینجا اشباع کرده‌اند مده
آورده‌اند و میگویند که مراد از مد موقت
در تعریف مده اعم است از مد وقف
حقیقی و حکمی و مد آنچنان اگرچه حقیقی نیست چه
تغییر نیابد مگر مفتوح با حذف حاجیان

یا [illegible]

و اگر همزه حرکتش ما قبل [illegible] معلوم میگردد

و بعد ساکن یعنی همزه متحرک بعد ساکن غیر تثنیه زیر [illegible]

و او و یای مذکوره در حرکتش ای حرکت آن همزه ما قبل

را بری حرفی که ما قبل آن همزه بود چون پس ابدله یسئل

همچنین یسل و جیئل و ربا مخود و المحمد و بجرد و اصل یسئل

و جیئل و ربا مخود [illegible] والا حمر بود بند همزه را بعد نقل

حرکت آن بما قبل حذف کردند و

عدم [illegible] احتیاج همزه محذوف شده مکرر

حذفش جایز است فافهم حذفش ای حذف [illegible] همزه بعد

[illegible] یعنی [illegible] است [illegible] لزوم [illegible]

و اجتماع ساکنان [illegible] حرف [illegible] جایز نیست

[illegible] مثل [illegible] از حرف همزه و ساکن و

[illegible] یا [illegible]

سبب ادغام حذف [illegible] و دو حرف دوم همزه متحرک

و اجتماع که دوم یا گردد از جنس ما قبل مکسور باشد و اگر مضموم باشد واو

شود چنانچه [illegible] و اگر دو همزه [illegible]

[illegible] که دوم [illegible]

و دوم [illegible] دوم یا گردد نحو جاء و آنچه در اصل

جای [illegible] در نحو [illegible] اختلاف است

[illegible] تحلیل [illegible] قلب [illegible]

و الا اجتماع همزتین [illegible] لازم آید [illegible]

معلوم کرده شود و گرنه یعنی اگر هیچ از ایشان مکسور نبود
همزه دوم واو گردد نحو اوادم جمع آدم چه در اصل اءادم
بود واو بدل شد یعنی خبر اوثان با همزه شکسته مثلا
والله اعلم بالصواب قوله اصول معتل سه اند یعنی حرف
علت سه و چه بود قلب و حذف و اسکان یعنی قطع
حرکت از حرف بطریق نقل یا اسقاط و حروف اگر
واو و یا و الف است یکی العین از اسم معروف و فعل متصرف
اصلی واقع نشود مگر آنکه بدل باشد از حرفی نحو قال و باع
و آل و آمن یا زاید نحو ضارب و جز آن و گاه هست که واو
و یا فا بود نحو وعد و یسر و گاه عین نحو قول و بیع
و گاه لام نحو غزو و رمی و نیز هر یک مقدم شود بر دیگری

دویمی فا و عین نحو ویل و لام نحو [illegible] است که واو

عین [illegible] نحو [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] یا [illegible] است که واو [illegible]

لام باشد نحو وقیت [illegible] است [illegible] فا و عین [illegible]

و فا و لام نحو بیت [illegible] حذف [illegible] در [illegible]

وجهی [illegible] است که [illegible] فا و عین و لام واقع شود نحو [illegible]

مکسور [illegible] در [illegible] پس [illegible] [illegible] است

مضارع مکسور العین اگر [illegible] بود [illegible] [illegible]

مثل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یعنی مضارع

بفتح [illegible] است و کسر العین یا تفعل یعنی مضارع بفتح [illegible] است

و استثنا [illegible] حلقی [illegible] حرف حلقی [illegible] عین و یا لام

[illegible]

و از [illegible] مضارع [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] مکسور [illegible] مضارع [illegible] و بعضی

[illegible] ماقبل آن [illegible] مفتوح [illegible] بعضی را [illegible]

[illegible] و اصل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] حذف کردند

[illegible] وقت مضارع و [illegible] بجهت استغنا [illegible]

اگر [illegible] محمول است [illegible] و [illegible]

[illegible] که ماضی [illegible] مضارع [illegible] استعمال یافته شده

[illegible] حذف واو [illegible] دلیل است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

معنف آن ... است ... وقت حیث و ...

... مفعول ... بکسر ... مفتوح

... بود ... و ... بکسر ...

آن ... بحث ... و فعل ...

و گوید او که فا فعل مصدر بود و وزن فعلش ...

و عوضش ... در آخر آید چنانکه ... معلوم ...

فا فعل مصدر یعنی واو که فا کلمه مصدر که بود ...

فعیل بکسر الفا و سکون ... بود ...

از مصدر ... نیز آن واو ...

... آن واو باید ...

... آخر ... بالکسر و النصب ... [illegible]

گوید [illegible] هر چیز آن و عمده را حاصل و [illegible] بعد نقل [illegible] و [illegible]

[illegible] و حذف [illegible] با [illegible] آورده‌اند عمده شد

[illegible] با [illegible] و [illegible] و غیر ذلک و از [illegible] و آن [illegible]

در عمده با وجود قرب مخرج نکرده‌اند [illegible] از جمیع [illegible]

[illegible] حروف کثرت که [illegible] اصلی است اما فتح [illegible]

[illegible] تعلیل است [illegible] رعایت حلقی و [illegible] معتبر

نشده و [illegible] اسم [illegible] است نه [illegible] چنانچه [illegible]

علم [illegible] نزد بعض و [illegible] تسلیم است و قلیل است و

ما را [illegible] گفته که [illegible] از اصل [illegible] و [illegible]

کلمات [illegible] اصل [illegible] فعل [illegible] است نه [illegible]

[illegible] غیر [illegible] و [illegible] سعید [illegible] کرده و [illegible]

[illegible]

و در نسبتهای بحر منسرح [illegible] [illegible] از آنکه سبب

که بعد از مفتعلن و فاعلات است [illegible] علت ساکن [illegible]

[illegible] بعد از متحرک [illegible] خفیف [illegible] حرکت ماقبل

موافق آن [illegible] [illegible] اگر حرف عارض بود یا

گردد اگر واو بود یا الف [illegible] الخ [illegible] و

مفعولات در ازاء [illegible] مستفعلن و مفعولان و مفعولات

و مفاعیل در بحر [illegible] ترکیب [illegible] [illegible]

با وجود علت [illegible] [illegible] بدانکه

[illegible] حذف [illegible] معارض شوند حذف [illegible] صحیح

و [illegible] ابدال [illegible] علت مذکوره [illegible] [illegible]

[illegible] موقعت مضارع محذوف و [illegible] [illegible] است

دو یک در عین و انیستی نیز هم از [illegible] اگر یا بود و یا الف

فوقانی و مضموم و مشوب در یقین و مستقیم و مشابه

[illegible] مثل بیگشن و جنبی کسر [illegible] با ید و اوام [illegible]

که بر فعل ضم الف و الف ساکن السعی بود [illegible] و [illegible]

که جمع [illegible] و [illegible] بست یا صفتی که بر فعل ضم [illegible]

الحانی که حکمی اگر [illegible] باید [illegible] نه بلکه

[illegible] اگر کسره [illegible] بهمت [illegible]

[illegible] و [illegible] جانب آمد و لهذا بدون الف

[illegible] صفت و [illegible] بخلاف [illegible] و [illegible] کردن [illegible]

مدغم ست و اگر [illegible] [illegible] تا [illegible]

تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بالا بود [illegible] بعد از [illegible] بودن قیمت‌ها [illegible]

منقبض گرفته شد زیرا که واردات با انحصار [illegible] اشغال

[illegible] کمال [illegible] و [illegible] اشتغال [illegible]

[illegible] و نقود و [illegible] مالیات [illegible]

قانون قیمت و [illegible] بر سود [illegible] طلب [illegible] محصول

موجود است ولیکن از آنکه ثمره در [illegible] روان است

بسبب اختلاف [illegible] دیگر [illegible]

تا آن وقت تعیین نواب با نقود [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معلوم میگردد که واو ثانی و واو اول ساکن بود

در آغاز سخن یعنی در اول کلمه همزه کرده اند بعد واو

اول چو یافت شد او اصل از صله و رحیل جمع واصلت

اون اصله و ول جمع اولی اصله و ولی در شان یک کلام

الا که تمام بیان شده و اگر دوم ساکن بود جواز آن چون

ووری در وووری اما وجوب این از آن که مجهول است

بر اینکه جمع او است و بعضی گویند که در ووری بدل نکنند

زیرا که واو دوم از الف ووری است یکی نه لازم

اعلال لیکن لازم آید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب تم

و مکسور در اول و مضموم فقط در وسط در است

که همزه کرده و چنانچه تعریف معلوم میگردد اندر

[illegible]

روان ری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نمبر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و شرو [illegible]

اسمای علم و نکره واو و یای متحرک نه مانند عوض سعید فتح

[illegible] شروطی که [illegible] وزن [illegible] و فتح [illegible]

وزن مخفی [illegible] [illegible] واو و یا و [illegible]

[illegible] قبل [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] تاکید [illegible] زیرا که [illegible] [illegible]

[illegible] معلوم میکرد و واو و یا متحرک [illegible]

سه حرکت یعنی نه مجرد [illegible] و بعد فتح لازم نباشد باید

از این قبیل الفاظ گردد و مبدل بلی نیز [illegible] یعنی اگر کلمه

در جمیع مواقع خالی باشد و مانند [illegible] یا بالغ [illegible] ال واو

و یا تابع خود کلمه [illegible] متصل [illegible] نیست آنکه گویند

و حیوان و [illegible] و [illegible] را حرکت لفظی دلالت

کند [illegible] حرکات معنوی که [illegible] یعنی غرض نیست اما

موتان مجهول است [illegible] حیوان که نقیض [illegible] است [illegible]

کلمه که در آن واو و یا [illegible] مذکور نیست یعنی کلمه گشتن

در آن کلمه [illegible] تعلیل [illegible] مقام یعنی [illegible]

[illegible] علت [illegible] یا [illegible] یا باشکال [illegible]

یا [illegible] اعلال [illegible] مرحبت [illegible] اعلال [illegible]

[illegible]

و صفت مجهول [illegible] و تحقیق [illegible] همزه [illegible] و تحقیق

[illegible] صحیح مجاور [illegible] مشترک [illegible] دلالت کند

[illegible] مشترک معنوی [illegible] استاد [illegible]

[illegible] واو و یا [illegible] خاص [illegible]

[illegible] علل [illegible] لازم محل تغییر

است پس [illegible] تر است اما صحیح

نحو حیی بحیث موافق حکم ملفوظ است [illegible]

فعل [illegible] آن واو و یا فاعلم [illegible]

[illegible] واقع شود [illegible] بیشتر [illegible]

[illegible] یا اسم [illegible] اگر [illegible]

[illegible] مشهور است [illegible] قول شود [illegible]

[illegible]

چنانچه بعضی [illegible] آن قسم را قبل بوده اند که مجموع

و تفصیل و تحقیق آن با اشتقاق [illegible] نشاید و مقبول [illegible] صعوبت

پیدا شود و مجموع [illegible] زیرا که قبول [illegible]

جواب میشود [illegible] تا آنکه مجموع واو الف کرده و [illegible] طلب

[illegible] لازم [illegible] در قبول بود [illegible] با تعلیق [illegible]

و استخوان زیرا که آن [illegible]

لیکن با انصاف [illegible]

انفصال [illegible] مناسب [illegible]

جاهای که نگاشته آمد تفصیل [illegible]

[illegible] معرفه [illegible] مانع [illegible]

و خلاصه آنکه در اصل قبول صحیح و [illegible] بوده

[illegible]

و واو و یا مثلثات [illegible] ضم

ردف گفتند و مجموع [illegible] باب مناسب [illegible] و اکر

یا هر دو [illegible] چنانچه گذشت [illegible] نحو [illegible]

و حرف [illegible] و بعضی گویند که [illegible] چنانچه گذشت [illegible] موافق حرکت [illegible]

تا دلالت کند بر اصل [illegible] حروف [illegible] در بعضی [illegible] الف

که مبدل از واو و یا است [illegible] اجتماع ساکنین [illegible] ساکن [illegible]

بود نون اخفا و بضرورت بعضی [illegible]

در [illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible] واو و یا [illegible] مثل [illegible]

[illegible] واقع شده [illegible] محدود است [illegible]

نحو [illegible]

تمام شد [illegible]

در نعم تخفیف حذف الف با جهة التقای ساکنین لفظی با کسر
با تقدیر لازم است معوجی ورنه غناوی رجعنا بعد حذف
الف که از واو و یا است التقای ساکنین باقی نیست
زیرا که الف حذف یا ساکن است و قاعده سیم و یا خیانخیو در
دعانا و رمانا و در فعل حرکت تیا غیر لازم آید چیزهای
تا نیست و در فعل البته ساکن می باشد بخلاف اسم سکون
او اجماع باشد و حرکت او از روی اسلاف حاصل شده عارضی
معتبر نیست پس التقای ساکنین حکمی لازم آمده
و در مثلین التقای ساکنین کافی است برای حذف
الف که در مقابله لام باشد کلمه محل تغیر است وچون

بلکه کلمه چون تنوین ... و لی مقتضی قافیه است ابیات

بمعنی ... یعنی حرف ... مثل قرینه ... سقوط

ضمیر فاعل ... تغیر ... صدر ... چنانکه ... در ...

تتمه تغیر داد و ... چون حذف الف مد و محقق

و در ... انتقال فصیح ... نصیر ... نکته برای

حذف آن ... کرده ... شکلی نیست که الملکه اتفاق

لا ... و ... شکلی ... التقای ساکنین در نحو ... مثل

... جمع ... مثل ... بیت

... و ... یا ... شعر ... چنانکه ...

... و ... حصر ... ساکنین

... بیت ... معلم

اولی بالصواب پس یای ماضی ... مجرد یعنی ...

از جهت ... بالتقای ساکنین از کلمه احرف ماضی

مجرد ثلاثی در اکثر جاها که بعین است کسره اگر چه واوی

بود مانند خفت یا یائی است اگر چه مفتوح العین از

نحو بعت و رنه ... اگر مکسور العین با یائی بود مثل واوی

غیر مکسور العین بود ضم مقام نحو طلت و قلت مقام

صیغه اسم مفعول حاصل اند در ماضی ثلاثی مجرد بعد

از حذف عین بالتقای ساکنین کسره ... یائی

بود ... فعل مکسور العین و ... ضمه کان ...

نه ... ان یکن ... بعد التحویل منقولته من العین

... التقی ... الی ... مفتوح ...

آخر عانه بجنس برچه اینه ها به حی ها خاص مجهول می شود در حروف

تعلیل چنیست کسره را نقل کنند بما قبل تا حذف شود

تعلیل مشتمل علیه نقل کسره حرف علّه مثل حرف علّه ... صور است

(۶۶) و ... روا ... بعد ... مانند قول و بیع

بکسر ... شان ... معلّ ... آن کسره را بما قبل

ازین ما قبل ساکن ... باشند نحو قِیل و بِیع و حِیز و اشمام

... قُول و بُیع و حُیز و ... مکان ... بعضی

بعضی ... کنند و قُول و بُیع و حُیز

و اشمام گویند چون ... آن ... عین ... یعنی ... ماند

کسره ما قبل ... حذف شود ... ساکن

پس آن کسره ... باشد ... اشمام

[illegible] و در [illegible] [illegible] حالی [illegible]

[illegible] [illegible] علتی [illegible]

[illegible] موصوف [illegible] [illegible] ما قبل [illegible]

که مکسور [illegible] [illegible] [illegible]

یائی است [illegible] و خفیت و فنیت و طفیت [illegible]

جمع مثال و در حذف علتی هم در معروف و در مجهول است

به تقدیر [illegible] فعل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دلالت [illegible] محذوف و اگر مجهول [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

واگر معروف بود و امثله چون قَوَلَ بود واو را با الف بدل کنند
بعده حذف کنند بعد از آن کسره دادند تا دلالت کند بر یا
و اگر مجهول بود چون قُوِلْتُ بود کسره واو را با قبل دهند بعد
از آن بعده حذف کنند و قِلْتُ گردد و اصل قُوِلْتُ
بود واو را با الف بدل کرده حذف کنند بعده قاف را
ضمه دادند تا دلالت کند بر حذف واو و اگر مجهول

٦٤

قُوِلْتُ بود کسره واو را با قبل دهند پس واو ساکن و یا گردد
حذف کردند از جهت التقاء ساکنین بعده قاف را ضمه
دادند تا دلالت کند بر واو و طُلْتُ اگر معروف و مجهول
از باب طَوُلَ چون ... واو را با الف بدل کردند و حذف کنند
پس فا را ضمه دادند تا دلالت کند بر باب و واو و اگر

مجهول بود مثل ... و ... با لفظی ...

و واو یا الف به سبب حذف کردند ... بعد از ضمه واو یا ...

... بود و یا آنکه ... لفظی ... کرده بود و در عین فعل

مانده ... فعل حرکت او را با قبل ... نقل شد و ...

ملحق و ما قبل ... صحیح اند و مضاعف بود با عین ... جعل

منتحب شود و ... نیز ... زیاد و مشترک ... پس آن

حرکت فتح بود و ... مختلف کرد و چنانچه ...

واضع ... و حرکت ... ترکیب ... و ...

... لام پس ... و ... نقل نکنند ...

... حکم حرف صحیح دارد فعل و شبه فعل یعنی

مصدر و مشتقات و ... فعل ... کرده

اي واو و يا بعد از آنكه از آنها بعد نقيصان ربين زائده

در مقاومت و مقايع ماية ولى در مشابهت تعلق

مشتمل بر صحة قدام اي ما قبل او و ما بعد اي مانع تعلل

حركت كه صحت دردن كلمه و آن عبارت است از آنكه

حرف بودن كلمه مخوا جوشيده و نا انتاس نفس حلق نيابد

و تمثيل تمثيل جمهور و هر حرف در بيش موضع چنانچه بعضي مريد

آورده آند محض تخفيف است غير موضع رفع است فافهم و نيز

79

نقصان يعني نا درستي بودن كلمه نحو يغوي و تباكي

تا اعلال ليمني بهم نشوند و اين جمع است و در دو حرف از صحيح

كه ميان شان فاصل اصل مباح تخفيف شده بي كردد و

اعلال و ديگر حرف صحيح شده آند و ... و حرف

مثل ودی [illegible] و اما تعلیل [illegible]

یکی [illegible] اما استثنای [illegible]

شاذ و قول تمیمی است و کرمی [illegible] نحو مخبط و مخیط [illegible]

و وقوع [illegible] ساکنین تحقیقا یا تقدیرا

که مانع تعلیل است [illegible] موجود است اما حجت

تحقیق چنانچه در مقول و مخیط و تقدیری چنانچه در

مقول و مخیط زیرا که اصل ایشان [illegible] و محصل اند

[illegible] چنانچه بیع و خیط [illegible] از فعل

[illegible] تخفیف است و اعلال

[illegible] که در اصل [illegible] مفعول [illegible]

[illegible] است [illegible]

و از [illegible] رشته [illegible] بجهت [illegible]

فعل نسبت دارد که معنی [illegible] ای [illegible] معنی مصدری [illegible]

مثلاً نحو [illegible] و [illegible] و کذا [illegible] معنی [illegible] دام

[illegible] نحو [illegible] مذکوره و غیره [illegible]

در معنی [illegible] با فاعل خارجه اما [illegible] مستعمل [illegible] مجهول

[illegible] مشترک [illegible]

87

[illegible] مشترک است میان اسم و فعل [illegible]

[illegible] مخالف [illegible]

که [illegible] مقام و [illegible]

[illegible] فعل [illegible]

[illegible] اسم [illegible] فعل

بشرط نحو ما اقول [illegible] بایع [illegible] ما قصد [illegible] مضمونه [illegible]

آنکه [illegible] ارکه یعنی [illegible] بالعرض [illegible] سبب و کلمه که غیر بایه [illegible] مشهور

[illegible] مفعول [illegible] نه [illegible] همانا [illegible] استقامت یعنی [illegible]

یعنی [illegible] نحو اقول [illegible] فعلان [illegible] بیع [illegible] تقیم [illegible] قل

نحو [illegible] ومبیع [illegible] وبیع ومقول [illegible]

حرکت [illegible] مستقیم [illegible] شد [illegible] حدود [illegible]

نقل حرکت قبل [illegible] بعد همزه الف نحو یقال [illegible]

ویباع ویخاف [illegible] حرف [illegible]

ومضروب [illegible] حیلت [illegible] عیلت [illegible]

ضمه [illegible] وکلمه [illegible] کسره [illegible] بالعکس [illegible]

[illegible] نحو [illegible] گفته

یعنی حذف حرکت

نیاید چون الحمد لله و چون افعال مصدر باب صحاح و غیر مضاعف مثبت

که با لیجوز حذف آن الف است یعنی یا که از التقا و ساکنی

التقا و به جهت ادغام یا جز حروف ضروری باشد و یا غیر ضروری یا

اما ضروری وقتی است که بی ملازم شود یعنی وقتی که

این مصدر مجرد از تابع زوائد تا بعد که عبارت است از اقامت

است نحو اقامه استقامه مثل اقوام و استقوام و گرنه

غیر ضروری نحو اقام الصلوات و اقام الصلوات

و بنین و مفعول یای جمع مفعول را کسره کرده اند

و او را یا خیال تعویض معلوم ... باز ... قول

بیت — میان سراندرا

مکسر — پیر معلق کهنه خابی

و او وش ای ... بی واو مفعول یائی یا بخوان مخوان میبیع

اصله مبیوع چون ضمه یا ... را با قبلش دادند تا مستقیا و

مبیوع شد پس ضمه را بکسره بدل کردند و واو را بیا میبیع

شد بر وزن مفعل چه محذوف عین است و این مذهب

اخفش است و نزد او واو مفعول را بیندازند و بر مفعل گویند

و همچنین در واوی اخفش قائل بحذف واو اول است و سیبویه

بحذف واو ثانیه و در روی تصحیح بیشمار آید که مبذوع و

مطیوب و مدیون و در واوی کم نحو مصوغ و مصون والسلام

این متعین است از شرح دیگر واو و یا در علم رسم خاک

مسئله الانصافعلا

دوم بیم

یعنی سوم

شعوتشی معلوم میکرد

فاعل بعد الف همزه میکرد

ماننک کما قیل وکیل بود فی قسماتش ای قسمی اسم فاعل

معلل الشرط باشی اکر آکر فعل بود والا باشد

ای درست وکامل نحو قائل وبایع واو و یا همزه کشت

از آنکه در قال وباع معلل ست

در سابنب و غاوطاء از انکه فعل

وفا ببک و ط دورا ذکر فعلش غیر معلل ست

نحو متاول ومعاودم ومحاور وعبایع ومعایش ومقاین

دیگر اگر در کلمه واو و یا باهم آیند واو یا ساکن غیر مبدل ست

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... موجب ... [illegible]

که [illegible] ... موجب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... موجب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دو حصه [illegible] دو حصه [illegible]

[illegible] جمع [illegible] و [illegible]

[illegible] کرده [illegible] ای [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده [illegible] آن [illegible] اکسیر [illegible]

حصه [illegible] یک [illegible] و [illegible] بکاول [illegible]

[illegible] و [illegible] اصل [illegible]

[illegible] و [illegible] اکسیر [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] آمده [illegible] بالفعل [illegible]

بر دو بخو کننونت احمله سو نرسد و احب برای نکیر کلمه

نسبت در تفعیل و مسد که ز ناقص ست ز دو یا را او

یک فند ای یکیا رنی ... بعیتد شو تا مکر ده ...

شعری که سلام فند مانند نحو تتری در قول تتری و لو ها تتر

با کما تر اسمعیل صبیا و حق ... که آن اوی یا ن و خوش

ای عوض آن یا افتاد در آید تا که اندر انتقام ای چه

ختم یعنی در آخر نحو تسمیه که در اصل تسمیه ...

نون مذکور و او ها یا کرده یک یا را حذف کردند و عوض

آن بود تا در آخر آورده تسمیه شد ا چنین تقویه که اجمله

لغوی یبوه ... تا در بینی با اتفاق روا نبود اگرچه اضافه

گشت بخوانند ... و دیگر ضمه

و کسره را زاسپینی به ... ضمه ... افتند را التقای

یعنی اگر قبل ضمه کسره بود و بعد ... واو و قبل کسره

ضمه بود و بعد آن یا ... بلا نقل چنانچه ... و اخشی

میگردد و ضمه و کسره را از لینی بعد ضم یا بعد کسر پس این

چهار حاصل آمد ضمه بعد ضمه و ضمه بعد کسره و کسره بعد

ضمه و کسره بعد کسره حذف کنند یا نقل ای یا بلا نقل حرکت

بما قبل او چون نحو ... یرمیان و اول یا با نقل حرکت

بما قبل ای ... ای بلا نقل است اما نقل ...

از قبل ضمه کسره ... و بعد ... ای بعد ضمه واو گشت نحو

خشوو ... که در اصل خشیوو ...

[illegible] ماقبل [illegible] مضموم [illegible]

در تحقیق [illegible] مجموع [illegible]

مضموم و اون بجای کسره ماقبل بود و واو ماقبل

مکسور بود و چون [illegible] یا گشت در کلام [illegible]

که در اصل [illegible] بود کسره و واو را بجای ضمه ماقبل [illegible]

واو افتاد و حزین و اگر این چنین [illegible] فتح نکنند [illegible] در چهار

صورت [illegible] ضمه قبل ضمه و کسره قبل کسره [illegible]

[illegible] و کسره ماقبل کسره و ضمه [illegible] کسره [illegible] والله

اعلم بالصواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

پس تقطیع [illegible] [illegible]

حشو بیت [illegible] حرف علت [illegible]

اسم [illegible] [illegible]

که در آخر [illegible] حرف علت [illegible]

بعضی [illegible] حقیقت [illegible]

و اگر حرف علت [illegible]

در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

ودر اسم نحو تلقّي وتلاقي بعضی گفته اند که در اصل تلقّو

وتلاقُوٌ وقلانس وادلوٌ بدل شد وهمچنین حکم دارد

بعد واو مضموم وقبل حرف تا نسبت یا زیاده فعلان نحو

قَوِيتُه وقَوِيان در قُوُوة وقُوُوان وهر جمع که در میان

وی یا ای حرف علت طرفی وضمه واو مده فاصل افتد

نحو ثُدِيّ وحُقِيّ در ثُدُوو وحُقُوو وهمچنین در واو جزء

بعد واو مضموم نحو عُتُوّ حد مغزو وبخلاف مدعوّ

ومغزوّ که جمع نیست ونه مستعمل برد وواو جزء

بعد واو وارد مرضيّ ومعديّ که در اصل مرضوو

معدوو بوده نیست وقیاس هچو [illegible] نحو وتکیه

دو عین ناقص بعد کسره در اسمی مصدر یا جمع باشد ودر فعل

و واحد تفعیل بود تا آید و آخرش ن و در جمع فعالیف
رفته یا شود و هر یا نخیز تبدیل شود و نیز هم گاهی در واو نیز بود
کسر آید و عین مفعول یا که جمع یی یا که در مثالی جمع هم
ساکن یی یا فعیل مقصد و واحد یی یی یا واحد جمع تفعیل
یی تفعیل واو بیاید تمام یی یا کو واو ان با سکون در واحد است
یی یا ان او واو ساکن است در واحد در جمع گشته
یی ان و هم چنین الف یی یا قبل او یا شود یی ان ولو
یا که بود دیگر کلمه ناقص شود پس در یابند روا که در
اصل بر روایی بود جمع زیان است این تعلیل نکنند
چه بود تو الی لازم آید زیرا که الف فاصل قوی نبود
همچو هر باصن مثال واو که بعد کسره و همچنین الف و علی

[illegible] جمع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وحده [illegible]

[illegible] طویل [illegible] اعلال [illegible] جمع [illegible]

و تصحیح [illegible] جمع [illegible] جمع [illegible]

[illegible] با وجود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون بنده را [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و شاه و [illegible] [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] صورتی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و این [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ببینی نقد حرف ستی برای جران و شکسته

نحو جوز بیع جمیع بالعرابها سایر جمع جمیع اصلها بر

مراد قایل جمع اول اصل او واول بخلاف عواد و بر و نطو در

لیس و تصحیح حملدون اثبات حرکت و عواد و ادا که منقلب

عواد است و مجهول بر مده زائده بعد از نحو سائل اصله

سائل مثلاً چنانچه بیامد دیگر بین لام کلمه بدین مبدل

جازم و در وقف به تخفیف و باتصال ضمیر فاعل و نون تاکید

باز آید چنانچه لم یقولن مجزوم مؤکد و بین لام کلمه تشدید و تخفیف

یعنی و بعضی بنابر معروف و جز شش برای جواب حکایت

جزم از آن لام امر و گفته‌اند برابر است که جازم هم باشد بالام

امر و لا نهی یا جزم و از یک باب ابتدای آن لیس از قواعد ملحظه

موثوق [illegible] ربی بانه ۱۹ [illegible] — [illegible]

یا [illegible] ۱۲ — [illegible]

[illegible] مشهود [illegible] لدی [illegible] تخوف [illegible]

[illegible] و [illegible]

و در [illegible] ولم [illegible] ام يخشوا ولم يتبع لم يدعوا لم

[illegible] ولا يخشوه ولا يتبع لا يدعوا [illegible] ولا يخشى

لا يخشى الا الله [illegible] ولا تتبع لا تدعوا الا [illegible] وذلك [illegible]

[illegible] اعلى [illegible] ذلك [illegible]

[illegible] قبل [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زائد در آن یا سه حرف یا دو و ... و در کلمه‌ها باید ...

و ... و در ... تفعیلا ... و در استفعلیا

استفعلو و افعیلیب و در استفعلیب ... مستعلیا و مستعل

و مستعلیاله و جز آن ... و ... مستعری ...

... یا ... و ... حرف ... در ... کلمه ...

... و ... و جز آن ... و ...

... زیاده ... یافت ... بر ...

... آن ... بر ...

... و ... بعد ...

بعد صفحه که گذاشته شد بار دیگر با صورت عدهای هم

رسانند و چون واو و خود در سه یک ... است بجا نمود و خوری

و مشهوری واو و لا را اسم تحقیق به ضم واو ساکن العین یا

بمعنی مستدام خود کنیا و علیا در شیوئی و علوی

مشهور ... محدود ... بعضی آن در خصوصی و حروفی

۶۵

مشاهده است و چون یا بود ... و تعیینا به حروف با

نقصان ... حارث در خبر و قبل از ... بجای

... سعد ... الشیخ خواندند ...

تو ... و آن ... و آن حران و حرف آن ... عمل ...

بدا التعیاد وانسها علم بالسوا به تولیه اصول مجدد

بعد آنکه تخفیف متجانسین بسه وجه بود قلب و حذف و تسکین

بیان همان و ادغام ای خوانند دو حرف متجانسین

بغیر فصل با سکون اول در دوم درج در ثانی را ولیه

را مدغم و ثانی را مدغم فیه گویند و آن سه قسم است

واجب و جایز و ممتنع پس اگر دو حرف متجانسین در یک کلمه

باهم آیند و دوم متحرک بود بجا در جایی ساکن بود توقف

واجب بود چون مد و نحو قتل و جنبی جایز است

در ثانی ساکن بود پس اگر حرکت عارضی بود جایز نیست

کلمات یعنی مفرده و مرکبه ثقیل و بمعنی متقن مرکبات از

قول مصنف رحمة الله علیه و حروف از جنس یکی باشد

از متقی الیس الحرم ... ملفوظ مخارج ما شئت باشد از کسره و ضمه

و فتح باشد یا معنا مختصر درآن تحرکات و در کلمه واحده

شده باشد یعنی در عجز شعر اصل و عیبی از وجوب حرکت

ثانی شده از وجوب ... یعنی مشدد ... اگر چه

کلمه ثابت چنانچه سکون موقف که مجزوم مشدد حرکه بیند

و در عین بوده محرک است و وجوبات ادا در

ما نیست و مرا از ما شده وی صحیح کرد

آب

لعبتی و [illegible] جمله فی جایز است حرف ثانی و حرکت

جایز نیست چون است حرکت عارضی چنانکه اشباع آن

میکنی لازم نیست ازین رو ثابت و از لفظ عشق

ازین اشباع حرکت حرف ثانی مستثنی ازین رو ممتنع است

زیرا که حرکت حرف روی فاصل است میان دو حرف [illegible] و با وجود

فاصل [illegible] ممتنع است [illegible] تفسیره و اگر [illegible]

کنند اجتماع ساکنین لازم آید پس [illegible] ممتنع

[illegible] احتمال دارد [illegible]

[illegible] احتمال دارد که مثال ثانی [illegible]

تمت

بسم الله

رسالة ... و آن در جهت زائده

جهت ثانی ما حرکت بجهت ... و لقد ...

...

...

...

...

...

...

...

از خطا [illegible] محفوظ [illegible]

و در نسبت حرف ساکن چون قبل متحرک بود و معنی آن با یکدیگر

قسم را کبیره و قسم اول را صغیره گویند و بدانکه در این قسم محال

نیست مد و محل تخفیف از واو [illegible] و احدیست

حرکت نقل کن از [illegible] قبل [illegible] با [illegible]

از فتحه [illegible] ما قبل و یا ساکن صحیح است و چون [illegible]

اگر ساکن حرف صحیح است که [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] و [illegible] زیرا که ادغام [illegible] ساکن [illegible] محال است

[illegible] حرف اول بعد از حرکت [illegible]

در حرکت که فاصل است میان [illegible]

[illegible]

فاما ادغام ممتنع است در ... که بدفعل کنند اجتماع ساکنین

علی غیر حده لازم آید ... در ... چنانچه گذشته ...

... اسم [illegible] است در ... قبلش ... مجهول ... متجانسین

متحرک صیغه اسم مفعول که مرتبه ماضی نه ... که قبلش ساکن

... این ساکن غیر صحیح ... قابل حرکت نیست نحو ...

و خونیعته ... است تشکیل ... این ساکن گردن

اول و ... کلمه است یا نقل حرکت بسوی ما قبل

او زیرا که ... ما قبل او متحرک است اما ساکن غیر قابل

حرکت و ... و تقدیر احتیاج بحرکت ... تقدیر

... [illegible] ... ساکن ... لازم آید ساکنین علی [illegible] ...

... فالادغام تمام ... و حرکت [illegible]

دوم آنست که حرف اول ساکن باشد با حرف دوم ادغام ساکن جمعه

واجبست و متحرک جایز اگر باشد و متحرک شد ساکن شده

و در ادغام متحرک اگر حرف ... ممتنع ... حکم ...

و در یک حرف در ... دو حرف ... حقیقی ... دو کلمه ...

ساقط شده یا کلمه حکمی باشد از ادغام ساکن در ادغام حرف اول اگر

ساکن بود واجبست و اگر دوم متحرک ... اگر ...

... حرف ... که ساکن ... حرف ... تشدید ...

... اگر ساکن ...

... متحرک ... حرف

... حرف ... متحرک ...

... متحرک ...

تمت

کو حرف [illegible] تحقیق [illegible] در تمام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حرف [illegible] تجنیس [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] تمام [illegible] [illegible]

آنچه رای [illegible] دو حرف تجنیس متحرک یا ماقبل متحرک باشد [illegible]

یک ماقبل یای صحیح ساکن [illegible] [illegible] یا [illegible]

[illegible] در همه صورها عام گردد جمع چنانچه [illegible]

[illegible] تخفیف [illegible] حاصل است [illegible] [illegible]

که مثال از تمام ساکن [illegible] [illegible] مثال

ماقبل [illegible] متحرک [illegible] [illegible]

و [illegible] مثال [illegible] والسلام

و مدغم در دوم چنانکه گذشت و قسمی دیگر آنکه تخفیف آن بسبب آنکه اعلال

[illegible] و موضع [illegible] بجهت اوزان [illegible] کلمه [illegible]

[illegible] بجهت اعلال [illegible] [illegible] شده دوام

[illegible] آنکه [illegible] [illegible] است [illegible]

مستعمل میشود و مانع ادغام اعلال است چون ردوا اصله ارددوا

و ودوا اصله اودوا و ودوا [illegible] را بالف بدل کردند

نیز که اعلال مقدم است بر ادغام بجهت زیاده تخفیف در آن

و این بر حرف معتل معلوم شده که ادغام در اعلال

و تخفیف اول حرف است نه ثانی و الله [illegible] فافهم

[illegible] حرف مدغم [illegible]

[illegible] که ادغام [illegible]

تمت

[illegible] نام [illegible] [illegible]

بلا [illegible] آید [illegible] چنانچه چون [illegible] ملحق بالف [illegible] [illegible]

[illegible] سیم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اگر واو [illegible] کسره [illegible] معدوم شود که معتل العین است

یا ساکن العین و آن محال است [illegible] فهم معانی و کلام

موقوف است مگر برای فهم آن را [illegible] اول ساکن [illegible]

[illegible] اگرچه سبب تخفیف شود و در فعل [illegible]

[illegible] جمع شود [illegible] شکسته [illegible] حروف

[illegible] های شکسته [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] های [illegible] در حالت وقف

[illegible] [illegible] در حالت وقف [illegible] [illegible]

تنبیه بیت مقتضی باب مثلها همزه

مجهوردر و لطف دیر و انبیا ده در اصل نبوءه و نبیء و انبیاء

ایدی یائه تبدیل ایدلدن جهتیله ادغام اولنوب یا حالنده یا الف

دی تا اولدن حرف اول اول ادغام ایدلدی نحو قوا وکل یجیبونا

تا دوکنه زیرا که ادغام اولنور جیب یا ساکن ایسه تعویل مجهوله

قوتلی معلوم ایده اولی فوعل ایسه یا فعل و مثلی یحیی مثل

اگر اول مدغم فیه یا نحو مثقّله ورده مدّ و حرف همزه دن

بعد ادغام مکرر اولنور و یا مشدد ادغام اولنمسی واجب ایسه قوت

و نیز مد متصل دیر نحو مقروق دریده یکم تنزّل فقدان عد

که بعد یعنی که یا مده عمی اولنور نحو تقتیل و تول ... ویرا

نیز مانند آن حالتده حرف اول ساکن کلمه بعده کلمه ثانیه

تمّ

[illegible] [illegible] م باشد [illegible]

هشت از یکی در مخرج و مخرج نموده تا بیان مخارج [illegible]

و صفات قرء یاد کرده آید پس بدانکه مخارج حروف

شانزده است [illegible] مخرج اول حقیقة همزه و یا

مخرج [illegible] [illegible] حروف [illegible] اول نسبت کرده اند

آن حروف [illegible] نموده گشت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] جایگاه صورت او منتهی گشت

[illegible] مخرج [illegible] اند و پس مخرج همزه و ها و الف [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] و حای [illegible]

[illegible] [illegible] حروف [illegible] خوانند و مخرج [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و کاف

[illegible] یا سایر [illegible]　　　　فایده یازدهم

[illegible] آنکه او را [illegible] مواد صحیحه اول یکی باشد

و معارف آن که [illegible] متصل آن است [illegible]

تا منتهای آن [illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] معارف و [illegible] مرتضوی [illegible] و در آن

[illegible] و در آن [illegible] فرق [illegible]

علما و فضلا و وزرای [illegible] طرف آن [illegible]

و در آن [illegible] طرف آن [illegible] علما

و [illegible] بر [illegible] حرف [illegible]

[illegible] طرف [illegible] علما [illegible]

و [illegible]

[illegible]

و اما بیان صفات باشند چنین حرفها

حروف را باین صفتها که جمیع ایشان بحسب صفات منقسم

میشوند بسیار و اقسام مشهور صفات مجهوره و مهموسه

و شدیده و رخوه و متوسطه و مطبقه و منفتحه

و مستعلیه و منخفضه و مذلقه و مصمته و قلقله و صفیره

و لینه و منحرفه و مکرره و هاویه و مهتوته باشند

پس مجهوره حرفیست که نفس را در حالت تحرکشان از

جریان باز دارد و آن ما ورای حروف ششگانه مهموسه

باشند و مهموسه برخلاف آن و شدیده حرفی که صوتشان

بر تقدیر اسکان در مخارج شان منحصر گردد و آن حروف

اجدک قطبت باشند و رخوه برخلاف آن و متوسطه

بیست و پنجم حروف مطبقه ... صفت چهار

بسبب تمام کشیده شدن صفت چهار آنها چون آن حروف را

بخوانند شود منطبق زبان بکام بسبب تلفظ بهان زبان حنک

اعلی یعنی سقف کام پیوسته کنند و صوت میان زبان و حنک محصور

گردد و آن چهار حروف است صاد و ضاد و طا و ظا و

منفتحه بر خلاف آن و مستعلیه آنچه زبان بسبب تلفظ

شان بجانب حنک اعلی مرتفع گردد و این بجمیع

حروف منطبقه باشند با سه حروف دیگر خا و غین معجمتین

و قاف باشند و منخفضه بر خلاف آن و مذلاقه آنکه در نطق

شان سر زبان و شفتین سرعت نمایند و آن با ... و ...

... حرفی ... ... حروف ...

[illegible] حروف [illegible] و صلة [illegible] تعلق

[illegible] و آن حروف [illegible] و ضعیفه [illegible]

[illegible] بعضه خفیه و آن [illegible] حروف [illegible]

و [illegible] حروف [illegible] واو و یا و الف [illegible]

و [illegible] [illegible] ایت [illegible]

[illegible] [illegible] ۱۷

98

حروف [illegible] زبان [illegible] حرف [illegible]

[illegible]

و لهذا و اوقفها ما قبلها فی الحرکة [illegible] فاتدیه [illegible]

[illegible] و الواو [illegible] الفتحة [illegible] والکسرة

[illegible] و حرکت و [illegible]

عبارتست از لام و را و طا و نون و یابد و قرشت که لام را حروف
زبان گویند که زبان بوقت تلفظ بآن منحرف گردد بجانب
حنک و را را مکرر از آنکه در حالت وقف صورت
تکریر دارد و باعث شود و لهذا تلفظ او بر زبان ثقیل است
و شین را متفشی از آنکه در مخرج خود در حالت امتداد
میل بصعود میکند الی محل جوانح که عبارتست از لسان
و شفتین است بخلاف و را و یا که در وصول احتیاج بانضمام
شفتین میشود و ضرورتا نمی باید تفاعل لسان بجانب
حنک اعلی و تا را مهموس خوانند طا و قاف و صفیر
و بعضی ها را مهموس شمرده آمده با این معنی که معنی ضعف
و صفات در وی متحقق است هکذا فی عین العوزیه فافهم

در تشدید [illegible] لتقدم [illegible] در [illegible] و [illegible]

یکی یا گوید است [illegible] بالاید تبیان است مکر [illegible]

چنانچه در [illegible] واو و [illegible] که در [illegible] اجرای [illegible]

نوعی است با ادغام [illegible] مخرج در [illegible] و [illegible]

با فتعال از جهت [illegible] نحو [illegible] و [illegible]

در معتل ضعیف ولغه [illegible] است والاد [illegible] الیاء علی حاله

وسمت [illegible] سدس [illegible] واسدس [illegible]

از رسم ولبس حرفی بحرفی در یک کلمه مانع ادغام است

نحو ولد و وتد و زنا بخلاف [illegible] در [illegible] نظیر

[illegible] ملبس [illegible] عدم الفعل به تضعیف الفاء

والحق به تضعیف الفاء والعین [illegible]

وحا مهموسهٔ رخوه و شین نیز مهموسهٔ رخوه است پس ممتنع است

ادغام حروف صفیری نشود در غیر ایشان بجهت زیادت

صفیر ایشان و آن صفیر عبارت است از رسته و فاء بی حرف

علت و غیر میم و انتشار در شین و فاء و تکریر را اما

ادغام سین در صاد و لیکن در شین جایز است که بسبب اخلال

از صفت تفشی است و در تکلی ممتنع است .. ادغام حروف

مطبقه در غیر حروف مطبقه با اطباق تا صفت اطباق از میان

ایشان زایل نگردد چه بوقت ادغام واجب است

بودن اول [illegible] ثانی مثل اول حقیقی [illegible] تا مع [illegible] اطباق [illegible]

نحو فرطت و بسطت و نیز ممتنع است ادغام حروف [illegible]

در غیر ایشان تا صفت ایشان از میان [illegible] [illegible]

تمت

[illegible] حلقی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صحیح نیست و ادغام حا در عین

[illegible] و بالعکس [illegible]

[illegible] جایز نیست و ادغام غین در [illegible]

[illegible] و بالعکس [illegible] اگر چه غین [illegible]

[illegible] اما چون [illegible] اندر وان [illegible]

[illegible] یکی [illegible]

[illegible] جایز نیست و ادغام قاف در

کاف و بالعکس نحو خلقکم [illegible] و ادغام جیم در شین

[illegible] مشترک یا مختلف [illegible] را

اظهار و ادغام لام التعریف واجب است و در مثل خود و مدی [illegible]

کسیر و حروف سکون تا و ثا و دال [illegible]

سینی و شینی و ضاد و ظاد [illegible]

و در تعریف واجب است در مثل رزقنا و [illegible]

نحو [illegible] تمدی و ارسال مثلی از ادغام [illegible]

یرملون واجب است اخفا [illegible] و ذهاب آن [illegible]

و در او غیر واجب است اقلاب [illegible] میم قبل با [illegible]

اگر [illegible] ترتیلا و التثبت رفع الصوت و اخفای [illegible]

یا غیر حروف حلقی [illegible] یرملون [illegible] احکام

[illegible] تمام [illegible] صحیح است [illegible]

[illegible]

در دال و تا و ثا و ظا و طا [illegible] در تحقیق و [illegible] شش

یعنی [illegible] ادغام [illegible] بعضی [illegible] و [illegible] ادغام [illegible]

در حروف صفیر [illegible] صحیح نیست ادغام بعضی حروف صفیر

در بعضی و ادغام [illegible] در میم [illegible] نحو یعذب من یشاء

[illegible] فی الظلمات [illegible] دانست که [illegible]

[illegible] مثلا [illegible] وجه جایز نیست ادغام و بیان

[illegible] نماید اما ادغام [illegible] یکی آنکه تا [illegible] اولی

[illegible] ادغام کنی و همزه را

(151)

[illegible] بفتح القاف و تشدید الدال

[illegible] بفتح القاف و کسر التاء المشدده

[illegible] بضم المیم و فتح القاف و کسر التاء [illegible]

تمت

ساکن نمایی ما قبل را و قاف را کسره دهی چنانچه یتقی نیز

و بعضی را بیم تسکین آن و بعضی قلب بکسر القاف و فتح التاء یعنی

یتقی و بعضی بحذف یختص آید بکسر القاف و التشدید و اسم فاعل متقی

آید بضم المیم و کسر القاف و التشدید و هشتم مذکور تابع ما قبلی

و هر سه آید فتحاً و کسراً و ضماً از رعایت ... یکی از

حروف که عبارت از تای افتعال ... دال و ذال و زا و سین و شین

و صاد و ضاد و طا و ظا ... جایز است که تای آن

بجنس ما بعد گشته در آن ادغام شود مثل ... اختصم خصم

گویند بالفتح بکر ساکن بنقل حرکت به ما قبل و ادغام کرده اند

... مضارع ... یخصم آید بفتح الخا و کسر الصاد ...

... اسم فاعل مخصم بضم المیم و فتح الخا و کسر الصاد ... خصم

و المصدر ضمه مع الضم و ما قبله از ساکن نیز نقل کرده‌اند
و حقیق نیز از مضارع ذکر یختصم آید بضم تای و در مصدر
تا بر فعل مختصم بکسر الخاء و الصاد و در ماضی خصّم و المصدر
خصّام و خای بلغتها بتعنی و مخصم بضم الخاء اتباعا للمیم
و اگر فاء افتعال از حروف مطبقه باشد تاء آن طا گردد
نحو فاصطبر و اگر طا است ادغام واجب است نحو اطّلب
در اطتلب و اگر ظا بود جایز است که قلب اول بثانی و
بالعکس نیز در اظتلم جوازست که اظّلم گویند و اطّلم
و صاد الیهان الیقظا و اگر صاد و یا ضاد باشد جایز است
بعد قلب تا بطا حل فقط کما هو الاصابش نیز در اصطبر
اصّبر گویند و در اضطرب اضّرب و نیز بیان اکتبیت

بدانکه ادغام آن باشد که بعضی وقت یکی قلب ثانی
حال این حروف برای منافات صفیر صاد و استعلاء
صاد و اطباق او اعتبار ادغام وجود ندارد زانکه بالا بیان رفته که حروف
صفیر در غیر حروف مدغم نمی شوند در حروف صفوی مشعر و بالعکس
خوانش یکی از حروف محقق می کنند که هر یکی نوعی است از قلقله
که بعد از ساختن حال تمام صاد با صاد ادغام صاد در زجر
خود بحد قسم لازم می آید که حروف صفیری تاکید و تمکین ادغام
حروف صفوی مشعر و متوانست خود والله اعلم و از دو نیا
آنکه یکی از این سه حروف که عبارت از دال و ذال
و زای معجمه ست تا با دال شود و چگونگی آن
و العکس خواندن ... و ادغام ذال معجمه جائز نیست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بعض صورت اکثر [illegible] استدلال کنند [illegible]

[illegible] اجتماع النقیضین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] اصل [illegible]

[illegible] و علی [illegible]

(١٥٧)

فی البواقی [illegible] تمام [illegible]

کرده و در بیان تخفیف آن بقلب و حذف [illegible] گفته آمده

[illegible] حرف [illegible] قلب [illegible] تخفیف

[illegible] حرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که در اصل [illegible] بود [illegible]

و در او دو قول است یکی آنکه در اصل [illegible] و مشتق از انس

و در قول دوم در اصل [illegible] است و مشتق از نسیان

نمودن ثالث را ابدال کردند [illegible] نسبت [illegible] مخفی ماند

که صرفیان قسم اول را قیاسی و ثانی را سماعی نامند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

كره وروانهان طمثت بحروف للام اول كسر عين ـــ اثرا

حذف فكسره ثم نقل حركته الى ما قبلها يعني

كسرة الراء لكسرة حرف وهو بنقل كسرة الى كسر فتحه

عليه قرارة من قعد وقرن في بيوتكن من القراء

بعضهم بقرن على الحرف فنقلت حركة الراء

الاولى الى القاف وحذفت ثم حذفت الهمزة

لعدم الاحتياج اليها فصار قرن وقيل من

وقر يقر وقارا فحذف وزن عدن هذا او اقرئ

بكسر القاف واذا بالغاء قرئن قرن بعض القراء بفتح

القاف وهي اللغة الفصحى فيه فيكون اصله اقررن

على وزن اعلمن فنقلت حركة الراء الى القاف

وحذفت فما سقطت عن الهمزة بكذا قال صاحب

مراح الارواح فيكون [illegible] صيغة [illegible] فال بحذف

الساكن الاول و نقلت حركتها انتهى ووجه آن

نقل الحركت بعد حذف الحرف بحكم بأن الحركة حال

على الحرف و بعد امكان انتقاد المحل يستلزم لا انتقال

الحال فالاولى ان يقول ثم [illegible] قلنا و [illegible] اختتم

بر بيان و [illegible] جدا كردن و بعد از فراغ بيان مقصود

شروع كرده در بيان باعث تصنيف . زمان

و تسميه آن يعني [illegible] فرزندم مخدوم معظم گفته كه

اين لفظ [illegible] و [illegible] توفيق [illegible] اختصاص

رسانيده است يعني باعث تصنيف و معنى [illegible]

تمت [illegible]

ما یحفظ الله عن الاہل و حدیہ از عزد کنعم که تاریخ

وبیم تا منش نکوہ اختیار بود که بیاں موجود بود

یا مفنون و بر هر دو تقدیر جها سبب مقام ست فافهم

گفت ما تاریخ حوزان منظوم شیب انزا مقام اسارت یکسب

سوی رقیانه تصنیف و تسمیه ان الحمد لملک العلام

حصل الاحباب الاكرام بدرك التاليف بشرح

تصنيف العلام في سنة خمس واربعين واحد عشر مائة

من تاريخ هجرة نبينا عليه الصلوات والسلام على

العرب الكرام واصحابه العظام وعلى من تبعهم الى الاسلام

هو حسبي ونعم الوكيل ونعم المولى ونعم النصير تمام

نسخه کفایة الصرف شرح منظوم بتاریخ دوم شهر

۱۲ هجری از دست بنده امیر علی